

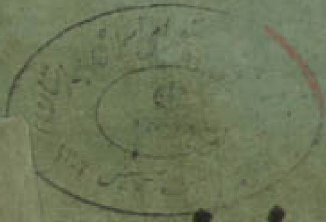
مضمار دانش

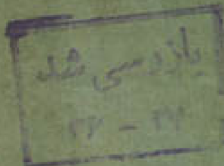
فرسنامه

که حسب الامر شاه عباس ثانی

نظام الدین احمد تالیف

نموده







واگر خواهند خارش رفع و زایل [illegible]

[illegible]

علاج خارش

[illegible]

شود و رو[illegible] آفتاب به بدن انسب بمالند

علاج دیگر اشخاص [illegible] بکنند از [illegible]

شود صبح به بدن انسب بمالند انسب که [illegible]

باشد صبح [illegible] بدهند [illegible] آب به رو

یعنی انسب [illegible] تا یک ساعت انسب را دست [illegible] بکنند

[illegible] بند [illegible] تیم [illegible] بخورند چوب [illegible] را به [illegible] آتش بکنند

یک تکه [illegible] را [illegible] ببندند [illegible] را به [illegible] بند

و در ان موضع بگذارند چوب را در بالای [illegible] بگذارند تا [illegible] شود

علاج [illegible] از بالای [illegible] بزنند [illegible] تا خون بیرون شود و بعد [illegible]

[illegible] را به ان موضع بمالند

علاج ورم ذالو [illegible] را داخل [illegible] کرده ببندند

علاج ورم [illegible] سیاه دانه [illegible] روغن پوست [illegible] ببندند



مضامین دانش مشهور بفرسنامه

بسم الله الرحمن الرحیم

سپاس بی قیاس خداوند جهان را که ابلق لیل و نهار است چندانکه
خیابان ازل و ابد را در نوردد از ساحت عزتش نشان نیابد
و پیر خمیده پشت دیرین سال سپهر چند گردا گرد عالم بر آید
در وادی معرفتش چون کره نوآموز سراسیمه حیرت باشد هیهات
سمند بادپای اندیشه را چه یارا که به هم عنانی ادهم قلم از قید امکان
جسته مطلق الیمین در عرصه وجوب جولان نماید و فارس میدان
بینای فراست که محبوس سلسله خاجنست چگونه اشهب کاغذ
از سخن حمد بی نیاز حقیقی میدان ادای فرسوده تک و تاز سازد
همان به که عنان یکه ران عزیمت ازین سو تافته کمیت اشلن کلک گون
بصفحه رخسار دوانیده از روی عجز و انکسار بلکه طریق مباهات
و افتخار پیروی مجلی عرصه فصاحت مصلی مجد اقصی یکه تاز
براق برق سبحان الذی اسری محرم نهان خانه او از فاوحی الی عبده

ما اوحی صلی الله علیه و آله المعصومین سیما قائد الغر المحجلین
چنانچه می فرماید ما عرفناک حق معرفتک از راه اعتراف و بنا بر ثنا
و قصور توسن سخن بقرارگاه امید کی رسد و در امتثال
فرمان لازم الاذعان پادشاه دین پناه خورشید رکاب ظفر
انتساب که مه عرق جبین نثار جهد و کوشش کرده سبحان الله زهی
شهریار ملک صورت و معنی که برهنمای اختر سعادت انتظام
ظاهر نموده پرتو تسخیر بر قلوب بواطن می افکند تخم عدالت بر صفحه
زمین فشانیده از مزرعه سبز آسمان سنبله مقصود میدرود
و حلقه اطاعت شریعت غرا بگوش و جان کشیده گردن سرکشان
روزگار بطوق بندگی می گشاید و سجده نیاز معبود بی نیاز
غره ناصیه نموده سر انتخاب بعرش برین بر رسانده قصب السبق
از گذشتگان و آیندگان ربوده و ابواب خزاین بر رخسار
خواهندگان گشوده فروغ زهره و مشتری سعادت جبینش
بخورشید و مه نشان عطارد و بهرام صولت نگینش تا بام
کیوان کشیده از هیبت شوکتش زنگ از روی روم و فرنگ
پریده و از غلغله جلالتش صدای زنگ گرفته برق تیغش
بسیاهی جنود هنود زده و نهال رمحش از خون مخالف سیراب

شده همای فلک فرسای اوج سعادت و شاهباز بلند پرواز دوده
جاه و جلال فارس مضمار شهریاری شهسوار معرکه تاجداری فرمان
فرمای بسیط ربع مسکون عقده کشای انبساط سپهر بوقلمون فرخنده
بخت خجسته منظر فرخ طالع بلند اختر شیرگیر بزم دلیری ثابت
قدم عزم جهانگیری گره کشای کارخانه عالم قبله مقصود طوایف
امم بهین نتیجه التیام امهات و آباء مهین مرجع سلاطین فرمان
فرمای کوه وقار آسمان رفتار مرکز مدار ثابت و سیار مرات چهره
نیر اعظم زبده ازدواج حوا و آدم حلقه کش گوش قیصر و خاقان
وارث ملک کسری و سلیمان خلاصه سلاله سید البشر راهنمای
طریقه اثنی عشریه کاشانه درگاه سرمدی مقرب بارگاه ایزدی مهبط
فیوضات نامتناهی مصدر آثار ظل الهی **بیت** سپهر کرم خسرو
دین و دولت ٭ فروزنده چهره ملک و ملت ٭ محیط سخا مرکز
عدل و دانش ٭ بلند اختر مطلع آفرینش ٭ ستاننده تاج خاقان
و قیصر ٭ برازنده تخت و دیهیم و افسر ٭ فرازنده چتر صاحبقرانی ٭
شه ملک و دین شاه عباس ثانی ٭ که عالم ز صیتش پرآوازه گشته ٭
بهار جهان از رخش تازه گشته ٭ ز اقبال او چشم بد دور بادا ٭ ز عدلش
جهان جمله معمور بادا ٭ نهال عمر ابد پیوندش با اوایل یلنه سنیم یله طادم

عشرات رسیده و غلغله کوس جهانگیری از نهم پایه فلکیات
گذرانیده با وجود جمعیت اسباب کامرانی از متابعت طبیعت
گذشته پیوسته اقتدا بمنهج قویم شرع انور میفرمایند و در مقام
اختلاف مذاهب قدم از مرتبه تقلید فراتر گذاشته در عموم خفایا
و مغار فکر معروض ضمیر اقدس گشته بتقریب کاوش تدقیق بمشرب
عذب تحقیق میرسند و جمیع مسالک و طرق که بنظر کیمیا اثر رسیده
بوسیله رخش فلک فرسای همت بلند بپایان میرسانند از انجمله
در این وقت که خیلی از نجیب نژادان آهو تکان تیزگام مجنون وش
لیلی خرام با انعام عساکر منصوره نامزد شده و معروض نظر همایون
اشرف میگشت باین تقریب تامل در غرایب صنایع ایزدی که در عموم
حیوانات و خصوص آن پریوشان زیبا جلوه چه مخفی و ظاهر است
نموده فرمان قضا جریان بنام ابجد خوان دبستان فهم و خرد نظام
الدین احمد صادر شد که آنچه در باب اسب از آیات و احادیث
و خلاصه اقوال پیشوایان این فن و سایر آنچه در فرسنامهها و کتب
معتبره سنجیده میزان قبول باشد شیرازه التیام بخشد و آن
لالی گران بها را برشته تحریر کشیده تحفه محفل فردوس شاکل
سازد و نامه فرمان معلی سرمه دیده امید گشته غنچه دل گل گل

شکفت وهزاران عقده از پیشانی خواطر همایون سجده نثار بنا
شکرگذاری شده بمعاضدت توفیق الهی ومساعدت بخت پادشاهی اجله
خامه تکاور مقصود گردید واین رسالهٔ شریفه بضمار دانش موسوم
گشت وچون موضوع این فن از اسباب والات عمده جنگ وجهاد است
چنانکه قسمت جنود باقسام خمسه مقرر شده این نسخه نفیسه نیز بر مقدمه
وسه مرحله که بمنزلهٔ قلب وجناحین که بجای ساقه است اشتمال یافت
امید که پسند خواطر ارفع اعلی گشته روزگار فرخنده آثارش بظهور
دولت حضرت صاحب الزمان علیه صنوف الصلوات من الملك المنان
پیوند دولت سعادت جاودانی چون سلطنت وشوکت وشادمانی
روز بروز متزاید ومضاعف گردد **رباعی** مه نعل سمند اسمان سیرت
باد ٭ تسخیر جهان بتیغ غیرت باد ٭ عمری چو بقای این کهن دیرت باد ٭
اغاز خوش وعاقبت خیرت باد ٭ **مقدمه** در ذکر اغاز آفرینش
اسب وباعث رام شدن واول اسبیکه میان عرب یافت شده
بر ضمایر اولو الالباب پوشیده ومستور نماند که اگر نه فایض حکمت
ایزدی بکمند سهولت برگردن صعاب وذوات انگندی بتقدم
تدبیر انسانی این راه دشوار چگونه سرآمدی واین بار گران چگونه
بمنزل رسیدی هوشیار خردمند بکمال قدرت ونعمت بی نهی

که آدمیزاد ضعیف نهاد را بر حیوانات توانا تسلط داده واکثر
انواع را از وحشتگاه خودرایی بمعمورهٔ انقیاد کشانیده از فواید
ایجادشان بر نوع بی‌مانند بشری منت نهاده برانکه در مقام امتنان
می فرماید وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً یعنی آفرید
اسبان واستران والاغان را از برای آنکه سوار شوید وزینت
باشد وشك نیست که این آیهٔ کریمه دلالت می کند که در روزنامهٔ
علم ازلی که مجال سرکشی نیست چنین مقرر شده که منافع وجود این
حیوانات بانسان راجع گردد وچون سواری بهترین ظاهر وعمده است
ازین جهت مصرع شده ودر تفسیر ثعلبی از سید وسرور کاینات
علیه واله اصناف الصلوات روایت شده که چون حضرت حق سبحانه
وتعالی اراده آفرینش اسب نمود باد جنوب را خطاب فرمود که می خواهم
از تو خلقی بیافرینم که آن را موجب عزت دوستان خود وذلت
دشمنان وزینت پس باد استدعای آفرینش آن نموده حق تعالی
قبضهٔ از آن باد گرفت واز آن قبضه اسبی آفرید وخطاب با اسب
کرده فرمود ترا عربی آفریدم وخیر وبرکت از موی کاکل تو بسته تا روز
قیامت وغنیمتها را مجموع بر پشت تو قرار دادم وتوانگری را با
تو پیوستم هر جا بوده باشی ومهربان کردم بر تو دل خداوند ترا

وچنان گردانیدم ترا که بی بال و پر پرواز کنی پس تو جهت طلبیدن
هر چیز و گریختن از هر چیز شایسته باشی و خواهی بود و زود باشد
که بر پشت تو ممکن سازم مردانی را که تسبیح گویند مرا و تحمید کنند و
تهلیل گویند و تکبیر گویند هرگاه تکبیر گویند و چون ملائکه صفت
اسب را شنیدند و خلقت آن را دیدند گفتند بار خدایا ما فرشتگان
تسبیح و تحمید می کنیم ترا چه چیز مثل این جهت ما آفریدی پس خدای
تعالی برای ایشان اسبی چند آفرید که گردنهای ایشان مثل گردن شتر بود
چون حق تعالی اسب را بر زمین فرستاد و قدمهای آن بر زمین قرار
گرفت شیهه کشید پس ندا آمد که مبارک باشی ای چهارپایی که خوار
گردانم بسبب آواز تو کافران را و شکسته می سازم گردنهای ایشان را
و پر می سازم گوشهای ایشان را و می ترسانم دلهای ایشان را **و در**
کتاب من لا یحضره الفقیه از منبع حقایق و دقایق امام جعفر
صادق علیه السلام مرویست کانت الخیل وحوشا فی بلاد العرب فصعد
ابرهیم و اسمعیل علیهما السلم علی ابی قبیس فنادیا هلا فرس الا
اعطی بقیاده و امکن من ناصیته یعنی اسبان وحشی بودند
در بلاد عرب هیچکس را دست تصرف بر ایشان نبود پس ابرهیم خلیل
و اسمعیل ذبیح علیهما السلم بر ابو قبیس که کوهیست در شرقی مکه

معظمه

معظمه بر آمدند و آواز دادند که آگاه گردید و رام شوید و بیایید
پس نماند مگر اسبی اطاعت داد خود را و واگذاشت موی کاکل خود را
و مراد ازین دو عبارت تسلیم و فرمان برداریست و این حدیث در
کافی نیز مذکور است و اندک اختلافی در بعضی الفاظ دارد و از آن
جمله بجای ابو قبیس جبل جیاد آورده اند و آن نیز کوهی است در حوالی
مکه مشرفه **و در بعضی** از فرسنامها بنظر رسیده که اسبان در دنیا
بوده اند و تا هفت شرط با ایشان نکردند بیرون نیامدند **اول**
آنکه جنب و زن سوار نشوند **دویم** آنکه بار نکنند **سیم** خورش
باز نگیرند **چهارم** در جای پاکیزه بدارند **پنجم** نعل بر دست و پا بندند
ششم موی یال و کاکل و دم نبرند **هفتم** گوش و پیشانی را عیب
و زخم دار نکنند و در باب اسبی که اول میان عرب یافت شده در
کتاب الاقوال چنین مذکور است که طایفه از عربان عمان نزد حضرت سلیمان
علیه السلم مسئله چند از امور دینی خود پرسیدند بعد از آنکه جواب
شنیدند و کار ایشان ساخته شد و اراده بازگشتن نمودند بخدمت
آن حضرت آمدند و معروض داشتند که بلاد ما بسیار دور است
و توشه ما کم شده امر فرمای تا ما را آنقدر توشه بدهند که بدیهای خود
رسانند پس حضرت سلیمان یکی از اسبان ایلچی خود با ایشان داد

و فرمود این توشه شماست فرمود که هر منزل که فرود آیید یکی از مردم
خود را باین اسب سوار کنید و نیزه بدست او دهید و خود آتش
بیفروزید و هنوز هیمه جمع نکرده خواهید بود که آن مرد شکار
بجهت شما می آورد پس آن قوم بهر منزل که فرود می آمدند عمل بفرموده
آنحضرت می نمودند و چون مکرر تجربه کردند اعتقاد جازم بقول
آنحضرت آوردند اسب را زاد الراکب نامیدند یعنی توشهٔ سواران
اول اسبی که میان عرب پیدا شده و باقی اسبان عربی از آن بهم رسیدند

مرحلهٔ اولی در ذکر محامد و مذائم و سایر آنچه تعلق بشناختن اسب دارد
و این مرحله بر نه باب مشتمل است **باب اول** در ذکر آیات قرآنی و احادیث
که دلالت بر محاسن اسب می کند قال الله سبحانه وَأَعِدُّوا لَهُمْ
مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَ
عَدُوَّكُمْ یعنی آماده سازید از برای کافران آنچه توانید از
آلات جنگ که لشکر بآن قوت و توانایی یابند وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ
لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ و نیز بترسانید طایفهٔ از دشمنان را که شما
ایشان را نمی دانید و خدا می داند و مراد منافقین است که دشمنی
در لباس دوستی می کنند **و در بعضی** از روایات آمده که شخصی نزد
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله شکوه کرد که سنگ بخانه

من می اندازند با آنکه کسی دیده شود آنحضرت فرمود اسبی نجیب
در خانهٔ خود ببندید بعد از آن این آیهٔ شریفه را تلاوت نمود و فرمود
مراد از کافرانی که شما نمی دانید و خدا میداند الغیر از جنیان است آن مرد
بفرموده آن حضرت عمل نمود سنگ انداختن برطرف شد وَمَا تُنْفِقُوا
مِنْ شَيْءٍ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و هرچه در راه خدا بدهید
خواه قیمت اسلحه و خواه نفقهٔ اسب تمام بشما میرسد و مظلوم نخواهید
شد **و در کتاب** من لا یحضره الفقیه از سید و سرور کائنات
علیه و آله افضل الصلوات در تفسیر آیهٔ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ
بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی آنانکه صدقه میدهند مالهای خود را شب و روز
پنهان و آشکار پس ایشان راست مزد ایشان نزد پروردگار ایشان
و هیچگونه ترسی نیست ایشان را و ایشان اندوهناک نمی شوند چنین
وارد شده که نَزَلَتْ فِي النَّفَقَةِ عَلَى الْخَيْلِ یعنی این آیهٔ شریفه در باب
نفقه دادن باسب وارد شده و این تفسیر اگرچه بحسب ظاهر منافات
دارد بآنچه شیعیان و سنیان نیز از آنحضرت روایت کرده اند که
این آیه در شأن امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده وقتی که آن حضرت
چهار درهم بود یکی را روز و یکی را شب و یکی را مخفی و یکی را آشکارا

تصدیق نمود اما دفع منافات چنین کرده اند که در قواعد اصولی مقرر
شده که هرگاه آیهٔ قرآنی یا حدیثی در مقامی وارد شود هرچه از آن
مقوله باشد در آن حکم شریک خواهد بود و شک نیست که این آیه
اول در بارهٔ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام وارد شده که هرگاه
مؤمنی اسبی بقصد ثواب داشته باشد شب و روز پنهان و هویدا
نفقه بآن اسب دهد در حکم این آیهٔ شریفه شریک خواهد بود و در بعضی
از روایات بنظر رسیده که حق سبحانه و تعالی بعد از آن که آدم را آفرید
و تعلیم اسما نمود یعنی حقیقت هرچیز را باو فهمانید فرمود از مخلوقات
من چیزی را اختیار کن پس حضرت آدم اسب را برگزید حق تعالی فرمود که
اختیار کردی عزت خود و عزت فرزندان خود را مادامی که باقی باشند
بر روی زمین و در کتاب کافی از گوهر بحر تمام و مفاخر انام محمد باقر
علیه السلام روایت که اَلْخَیْرُ کُلُّهُ مَعْقُودٌ فِی نَوَاصِی الْخَیْلِ اِلَی یَوْمِ
الْقِیمَةِ یعنی مجموع انواع خیر و انتفاع در موی کاکل اسب بسته است
تا روز قیامت ازین جهت که خیر و برکت در هر چیز یا اخرویست یعنی
باعث اجر و ثواب در نشاء آخرت یا دنیوی یعنی موجب التذاذ در این
عالم و قسم آخر بر دو وجه می تواند بود نخست بالذات که منفعت
جدا ازین چیز نباشد مانند خورش و پوشش نسبت بماکول و ملبوس

و ادراک و احساس نسبت بمدرک و محسوس دوم بالعرض چون ارباح
تجارات نسبت براس المال و محصول تولدات نسبت باراضی و
مواشی و هر یک ازین دو بر دو گونه می شاید چه انتفاع یا مستلزم افنای
آن متاعست یا بقای آن نیز معتبر است و هیچ شبهه نیست که جمیع اقسام
انتفاعات از اسب متمشی می شود ازین جهت که در قسم اول وسیلهٔ جهاد
که عمدهٔ عباداتست می گردد و همچنین زیارت مشاهد مشرفه و برادران
مؤمنین باسانی صورت می پذیرد و در سایر اقسام عموم التذاذات
حاصل می شود چون خوردن گوشت و پوشیدن پوست و ملاحظه
صورت و جمال و سرعت حرکت و انتقال و تسلط بر دشمنان در میدان
و خلاصی از مخاوف و مهالک و مورد خرید و فروخت ساختن و کره
و نتاج گرفتن و از کثرت منافع و خیرات اطلاق لفظ خیر بر اسب در کلام
عرب شایع و متعارف شده و در قرآن مجید در قصهٔ فوت نماز حضرت
سلیمان علی نبینا و علیه السلام باین لفظ مذکور است آنجا که می فرماید
نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوَّابٌ یعنی بندهٔ خوب بود سلیمان بدرستی که
او رجوع کننده بود بسوی پروردگار خود اِذْ عُرِضَ عَلَیْهِ بِالْعَشِیِّ
ازین جهت که معروض شد برو در وقت عصر که هنگام نماز بود در
دین وَالصَّافِنَاتُ الْجِیَادُ اسبان خوب که در ایستادن در دست

ویکبار ابر زمین قرار می دادند و از پای دیگر گوشه سم بر زمین می
گذاشتند **و در حدیث** آمده که حضرت سلیمان مشغول ملاحظه
اسبان شد تا وقت نماز گذشت و آفتاب غروب کرد فقال انی
احببت حب الخیر عن ذکر ربی حتی توارت بالحجاب پس گفت
بدرستیکه من برگزیدم دوستی خیرها از ذکر پروردگار خود تا
آفتاب در حجاب مغرب مخفی شد و مراد از دوستی خیر محبت اسبان است
که بسبب اشتغال آنها از نماز غافل شد بعد از آن استغفار از ملائکه
نموده گفت ردوها علی باز گردانید آفتاب را بر من فطفق مسحا
بالسوق والاعناق پس شروع کرد در مسح کردن ساقها هم آنحضرت
وهم یاران او که باین طریق نماز شان فوت شده بود و این مسح کردن
بجای وضو ساختن بود در دین ایشان و لفظ سوق و اعناق که
بنوعی بصیغه جمع وارد شده و ممکن است که مراد از لفظ کله در حدیث
مذکور جهاد با دشمنان دین باشد که اساس ایمان بر جمیع عبادات
مقدم است و چون در جهاد هیچ چیز مانند اسب باعث توانایی و ایمنی
از دشمن نمیگردد پس همانا کل خیرات منحصر است در آن و از این جهت
در قسمت غنایم پیاده را یک سهم میدهند و سوار را دو سهم
یا سه سهم بنا بر اختلاف مذاهب فقها در این مسئله و اگر شخصی

دو اسب داشته باشد بجهت هر یک جدا حصه میگیرد و احتمال
دیگر درین مقام آنست که چون اسب موصوف بیمنست چنانکه از
روایات دیگر مستفاد می شود و معنی یمن آنست که در هر ماده مستلزم
نوعی از منفعت باشد مجموع خیرات لازم آن خواهد بود و الله
اعلم **و در کتاب** مذکور باز از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
منقولست که تسعة اعشار الرزق مع صاحب الدابة روزی عالم را
که بده حصه کنند نه سهم از آن مخصوص صاحبان چهارپایان است
و نیز از آن حضرت روایت کرده که خطاب بیکی از اصحاب خود فرموده
که اشتر دابة فان منفعتها لک و رزقها علی الله یعنی خریداری
کن چهارپایی بدرستی که نفع آن از تو خواهد بود و روزی آن
بر خدای تعالی است و باز آن حضرت فرمود که من سعادة المؤمن
دابة یرکبها فی حوائجه و یقضی علیها حقوق اخوانه یعنی از جمله
سعادتهای مؤمن آنست که چهارپایی داشته باشد که سوار شود
او را در کارهای خود بر آورد بر او حقوق برادران ایمانی خود را
و مراد آنست که در بیماری و آمدن از سفر و سایر مواضع مقرره بدیدن
ایشان رود **و در کتاب کافی** و تهذیب از آن حضرت روایت شده
که من اشتری دابة کان له ظهرها و علی الله رزقها یعنی کسی که

خریداری کند چهارپایی را ایشان را برای او خواهد بود و روزی او
بر خداست و در کافی و تهذیب و کتاب من لا یحضره الفقیه از حضرت
مذکور است که خطاب بشیعیان فرموده که اتَّخِذُوا الدَّابَّةَ فَإِنَّهَا
زَيْنٌ وَيُقْضَى عَلَيْهَا الْحَوَائِجُ وَرِزْقُهَا عَلَى اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ یعنی بگیرید
و پیدا کنید چهارپا را بدرستی که آن زینتی است و کارها بسبب آن
ساخته میشود و روزی آن بر خداست بزرگ باد نام آن و در کتاب
من لا یحضره الفقیه از حضرت امام رضا علیه التحیة والثناء روایت
که مَنْ رَبَطَ فَرَسًا عَتِيقًا مُحِيَتْ عَنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَلَاثُ سَيِّئَاتٍ وَكُتِبَ
لَهُ إِحْدَى عَشَرَ حَسَنَةً وَمَنِ ارْتَبَطَ هَجِينًا مُحِيَتْ عَنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ
سَيِّئَةٌ وَاحِدَةٌ وَكُتِبَ لَهُ سِتَّةُ حَسَنَاتٍ یعنی هر کس به بندد
اسب نجیبی که پدر و مادرش عربی باشد محو کرده می شود از نامه
اعمال او سه بدی و نوشته می شود بجهة او یازده خوبی و هر کس به
بندد اسبی که پدرش عربی و مادرش یابو محو می شود هر روز از
دو بدی و نوشته می شود از برای او شش خوبی و هر کس به بندد یابو
بقصد زینت یا قضای حاجت یا دفع دشمن محو می شود هر روز
از و یک بدی و نوشته می شود از برای او شش خوبی و این حدیث
تتمه دارد که مشتمل است بر بیان بعضی از علامات خوب کردن اسب

می باشد با بعضی از احادیث دیگر مناسب است در جای خود مذکور
می شود انشاء الله تعالی باب دویم در شناختن سال اسب از
دندانها بدانکه اسب نجیب را از روز پنجم تولد تا نهم شروع در بر
آمدن دندان می شود زیر شش و بالا شش چهار از ان جمله که در میان
واقع است دو بالا و دو از پایین در لغت عرب انها را ثنایا گویند
و چهار دیگر که بر اطراف رباعیات گویند و در سال اول مجموع
دندانها کوچک و نرم و سفید می باشد برنگ صدف و در سال
دویم مایل بزردی شوند و اگر در اواسط سال سیم شروع در افتادن
ثنایا شده تا اخر همین سال بجای آنها دندانهای بزرگ بدر آید
و در سال چهارم بهمین عنوان واسطات افتاده عوض بر آید و در
سال دیگر رباعیات چنانکه در آخر سال پنجم تمام دندانهای
دوازده گانه افتاده عوض آنها دندانهای بزرگ مایل بزردی بر
آمده باشد و تا این مرتبه نسبت کثرت و تواتر تجربه دلالت علامات
معلوم شده اما مراتب بعد از این از بعضی از کتب این فن چنین
مفهوم می شود که چون شش ساله شود سرهای دندان سیاه شود
و در سال هفتم سیاهی ثنایا برنگ عسلی مبدل گردد و در هشت
سالگی واسطات بدان رنگ شوند و در نه سالگی رباعیات

وچون ده ساله شود رنگ انگبین از ثنایا متغیر شده کم رنگ شوند
ودر سال یازدهم واسطات چنان شوند ودر سال دوازدهم
رباعیات ودر سیزده سالگی همچنان باشد وچون چهارده ساله
شود دندان بالا از رباعیات سفید شود ودر سال پانزدهم
مجموع رباعیات سفید شود ودر شانزده وهفده واسطات
وثنایا بترتیب رنگ گردیده ودر هجده سالگی تمام دندانها
سفید باشد ودر سال نوزدهم ثنایا میل برنگ خاکستری نمایند
ودو سال دیگر مجموع دندانها خاکستری شوند واز بیست سالگی
تا بیست پنج سالگی تیرگی دندانها زیاده شود باین ترتیب که اول
ثنایا شروع شود وآخر برباعیات رسد ودر سی سالگی دیگر کجی
وسستی در دندانها پدید آید بهمان ترتیب ودر سی ودو سالگی
مجموع دندانها بیفتد واز علف خوردن باز مانند ونادر باشد
که اسب باین سن برسد ودر باب این علامات اختلاف بسیاری
در نسخها بنظر رسیده آنچه باعتماد نزدیکتر بوده نوشته شد وظاهرا
درین معنی اسبها نیز مختلف می باشند ودر اکثر این مراتب حکم جزم نمی
توان کرد واسب را دندانی چند غیر ازین دوازده دندان می باشد
چهار از آنجمله که از رباعیات اندرونتر است نوارح وتتمه را اضراس

گویند وچون احوال آنها مضبوط نیست از تجربه مذکور نشد وغایت
قوت وکمال اسب در سال دوازدهم است وچون از مرتبه گذشت
شروع در تنزل می کند وچنین مشهور است که اگر اسب را خصی کنند
در هر سال همان نشانها باشد ودندانهایش چندانی متغیر نشود

باب سیم در ذکر رنگها چهره پردازان حقایق گوناگون چنین
تصویر کرده اند که الوان را دو طرف می باشد یکی سیاهی محض که
از وتیره تر نشاید دیگر سفیدی بحت که هیچ شایبه از رنگی دیگر
نداشته باشد ومیان این دو طرف رنگهای بسیط ومرکب غیر محصور
متصور است که بعضی از آنها در بعضی لغات مسمی باسمی معین شده اند
مانند بنفش وسبز وبعضی را چون نامی معلوم نیست هنگام تعبیر
بچیزی که شبیه باشد نسبت می دهند مانند عسلی وجوزی و
بزعم محرر این حروف اصل رنگها در اصل پنج است سیاه وسرخ وزرد
وکبود وخاکستری وسفید وباقی رنگها باینها باز می گردد ویا
از بینها مرکب باشد چنانکه از ملاحظه تفصیل آن معلوم می شود اما
سیاه که عرب آن را ادهم گویند آنچه در کمال تیرگی باشد وهمچنین رنگ
نیل وگاومیش باشد خوب نمیدانند مگر بعضی را که سرخی در چشم
پیدا شده باشد که در آن صورت دیوانه ولگد زدن وسرکشی خواهد

و آنچه در حوالی سوراخ بینی سرخی نداشته باشد و شکمش بزردی زند
آن را عرب احوی گویند نیز خوب میدانند و از رنگهای سرخ آنچه مایل
بسیاهی باشد و یال و دم آن سیاه باشد که آن را کمیت گویند از همه
رنگها بهتر است و در گرما و سرما و گزیدن پشه و مگس و زنبور و کیک
و گرسنگی و تشنگی و مرض و سختی از همه صبورتر می باشد و آن چند قسم است
بعضی بسیاهی مایل و بعضی بسرخی بعضی صاف و بعضی تیره و ضابطه
در جمیع اقسام آنست که هرگاه یال و دم آن سیاه باشد کمیت گویند
و اگر سرخ رنگین یا مایل بسفیدی باشد اشقر و بهترین رنگهای اشقر
آنست که بگل ارمنی شبیه باشد و اسبان اشقر تند و دونده می باشند
اما سم و کمر ایشان سست می باشد و صبر بر گرسنگی و تشنگی ندارند
و آنچه از کمیت و اشقر کمرنگ تر باشد مثل سرخی گلی که گلاب از آن گیرند
و اگر شایبه از رنگی نداشته باشد خوب است و از رنگهای زرد که سمند
باشد آنچه بزردی تخم مانند و کلها بعضی در هم از اصل بدن کم رنگ تر
داشته باشد و آنچه برنگ صندل زانو و سم و یال و دم سیاه باشد
و بر پشت از یال و دم خطی سیاه کشیده باشد بسیار خوب است و اسبی که
سبز و سیاه ختن کبود نیز گویند و رنگ فی الحقیقه مرکب از سیاهی
و سفیدی است یعنی بعضی از تارهای موی آن سیاه و بعضی سفید است

خوب میدانند خصوص بعضی از کلهای مایل بسرخی بعضی در هم
داشته باشد و کبود و خاکستری که هر تار موی آن خاکستر گون است
بد است و این قسم است که از جمله اصول خمسه الوان شمرده شد و از اسبان
سفید که اشهب گویند بعضی که دهن و پیشانی و دست و پای و
چشمها و سم و یال و دم آن سیاه باشد بسیار خوب و پربرکت و اگر دست
و پای و سم آن سفید باشد ضعیف و سست می باشد و از رنگها
آنچه ابرش باشد یعنی نقطهای کوچک مخالف رنگ اصل بدن داشته
باشد چندان خوب نیست و همچنین مدنر یعنی آنچه بجای نقطهای
کوچک نقطهای بزرگ دارد و ملمع یعنی آنچه بجای آن نقطها کلهای بزرگ
باشد مثل پلنگ بد است و همچنین ابلق و چنین مشهور است که اسب
نجیب عربی ملمع و ابلق نمی باشد این است خلاصه الوان و عربان بجهت
هر یک از رنگهای مذکور اقسام اثبات کرده اند و هر قسمی را نامی قرار
داده اند و چون در خوبی و بدی فرق چندان ذکر نکرده اند از این جهت
مذکور نشد **مؤلف** کتاب اقوال الکافیه چنین نقل کرده که شیبان بن
عبد العزیز با آنکه با مروان حمار جنگ و جدال بی شمار نموده و اکثر لشکر
او کشته شدند فرار بر قرار اختیار کرده لشکر مروان از پی او میرفتند
در اثنای گریختن غلام خود را فرمود ببین که از لشکر مروان کسی جدا

جدا شده و بما نزدیک رسیده بود غلام گفت مردی بر اسبی سوار که
سمند است از لشکر پیش افتاده و بما نزدیک شده شیبان متوجه آفتاب شده
گفت با آفتاب بران که اسب تاب مقابله آفتاب ندارد و بعد از ساعتی باز
غلام را فرمود که ملاحظه کن غلام بعد از ساعتی گفت شخصی بر اسب سیاه
سوار است و از همه لشکر بما نزدیکتر شده فرمود میان زمین سست و گل
بران که اسب سیاه در گل توانایی ندارد بعد از زمانی باز غلام پرسید
گفت سواری بر اسب اشقر می‌رسد فرمود میان زمین سنگستان
و صلب بران که سم اشقر سست می‌باشد بعد از ساعتی پرسید غلام
گفت سواری بر کمیت نزدیک رسیده و بحسب اتفاق آن غلام نیز بر
کمیت سوار بود چون شیبان می‌دانست که گریختن از کمیت میسر نیست
و هیچگونه عاجز نمی‌شود اسب خود را بغلام داد و اسب او را گرفته سوار شد
و بسوی دشمن بازگشته آن مرد را بقتل رسانید و باز شروع در گریز
کرد تا هنگامی که از بیم دشمن نجات یافت **باب چهارم** در ذکر تحجیل
و غره و سایر علامات که از اختلاف الوان یافت شود هر اسبی که یک
رنگ و بی نشان باشد او را بهیم گویند و مصمت نیز گویند و سفیدی
پیشانی اگر بقدر درهم یا کوچکتر باشد آن را قرحه و اسب را اقرح
گویند و اگر بزرگتر باشد او را غره و اسب را اغر گویند و اگر تا بینی رسیده

باشد او را اغر و سایله گویند و سفیدی که بر چهار دست و پای یا دو پا
و یک دست یا دو پای یا یک پای باشد آن را تحجیل و اسب را محجل گویند
و چون ذکر بعضی از احادیث وارد شده مناسب چنانست که اولا بشرح
آن احادیث پرداخته شود بعد از آن اقوال علمای سلف مذکور گردد
در کتاب من لا یحضره الفقیه از سید و سرور کاینات علیه و آله افضل
الصلوات چنین منقول است الخیل معقود بنواصیها الخیر الی یوم
القیمة والمنفق علیها فی سبیل الله کالباسط یده بالصدقة و لا
یقبضها فاذا اعددت شیئا منها فاعدده اقرح ارثم محجل الثلاثة طلق
الیمین کمیتا ثم اغر و تسلم و تغنم یعنی خیر و برکت در کاکلهای اسبان
بسته است تا روز قیامت و کسی که نفقه دهد اسبان را در راه خدا
مانند کسی است که دست بصدقه دادن گشاده باشد و دست از آن
نه بندد پس هرگاه خواهی اسبی برای خود مهیا سازی آماده کن اقرح
ارثم محجل الثلاثة مطلق الیمین کمیت باشد یعنی اسبی که پیشانی و
سر بینی و دو پای و دست چپ آن سفید و دست راستش بهمان
رنگ اصل بدنش کمیت باشد از بیان علامات می‌فرماید ثم اغر یعنی
بعد از این مرتبه مرتبه اسبی است که غره داشته باشد باز می‌فرماید تسلم
و تغنم یعنی اگر باین اوصاف و علامات اسبی داشته باشی سالم خواهی

بود و غنیمت خواهی بود و در کتاب مذکور از صدر نشین مسند
ارتضا حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا روایت شده که فرمود هدی
امیر المومنین علیه السلم الی رسول الله صلی الله علیه واله اربعة افراس
من الیمن واتاه فقال یا رسول الله اهدیت لک اربعة افراس قال
صفها فقال هی الوان مختلفة قال فیها وضح قال نعم فیها اشقر وضح قال
فامسکه علی قال وفیها کمیتان اوضحان فقال اعطهما ابنیک قال والرابع
ادهم بهیم قال بعه واستخلف به نفقة لعیالک انما یمن الخیل فی ذوات
الاوضاح یعنی هدیه آورد امیر المومنین صلوات الله علیه بسوی
حضرت رسالت صلی الله علیه وآله چهار اسب از شهر یمن پس بخدمت
آن حضرت آمد و گفت ای فرستاده خداوند هدیه آورده ام از برای
تو چهار اسب حضرت فرمود ذکر کن اوصاف آنها را گفت رنگهای
مختلف دارند پرسید آیا در آن میان اسب اوضح هست یعنی آنچه
سفیدی بر دست و پای یا پیشانی داشته باشد امیر المومنین
علیه السلم جواب گفت که آری یکی از آنها اشقر و اوضح است آن حضرت
فرمود آن را بجهت من نگاهدار امیر المومنین علیه السلم گفت دو کمیت
اوضح نیز هست فرمود آنها را بفرزندان خود یعنی امام حسن و امام
حسین علیهما السلم ببخش گفت چهارم ادهم بهیم است یعنی سیاه

برانرا

یک رنگ فرمود آن را بفروش و پس انداز سبب فروختن آن نفقه
جهت عیال خود بدرستی که میمنت و مبارکی منحصر است در آنها که
اوضح باشند و این حدیث نیز در کافی مذکور است باندک تفاوتی و
تتمه نیز از حضرت امام رضا علیه السلم روایت کرده که بعد از نقل این
حدیث فرمود کرهنا البهم من الدواب کلها الا الحمار والبغل
وکرهت شیة الاوضاح فی البغل والحمار الا لون وکرهنا القرح
فی البغل الا ان یکون به غرة سائلة ولا اشتهیها علی حال یعنی مکروه
و ناخوش است نزد ما آنچه یک رنگ باشد از چهارپایان مگر الاغ
و استر و مکروه یک رنگ باشد از چهارپایان مگر الاغ و استر و من ناخوش
میدارم نشانه سفیدی پیشانی دار را در استر مگر تا سر بینی رسیده باشد
و بهر تقدیر خواه تا سر بینی رسیده باشد و خواه نرسیده باشد
خواهان آن نیستم و نیز در کتاب من لا یحضره الفقیه از آن امام معصوم
مرویست که من ارتبط فرسا اشقر اغر او اقرح فان کان اغر بالسائل
الغرة وضح فی قوائمه فهو احب الی ولم یدخل بیته فقر ما دام ذلک
الفرس فیه و مادام فی ملک صاحبه لم یدخل بیته حیف یعنی هر کس
بر بندد اسب اشقر صاحب قرحه یا غره پس غره سائله داشته باشد
و سفیدی در دست و پای آن باشد در دست نرمی دارم آن را و

وداخل خانهٔ او نمی شود فقر واحتیاج تا آن اسب در خانه باشد و تا مالک
آن باشد ظلم داخل خانهٔ او نمی شود و این حدیث تتمهٔ حدیثی است که در باب
اول مذکور شد و نیز در کتاب مذکور از آن حضرت مرویست
که من خرج من منزله او من منزل لغیر منزله فی اول الغداة فلقی فرسا اشقر
به اوضاح بورک له فی یومه وان کانت غرة سائلة فهو العیش ولم یلق
فی یومه ذلک الا سرورا وقضی الله حاجته یعنی هر کس از خانهٔ خود یا خانهٔ
دیگر غیر خانهٔ خود بیرون رود در اول روز برخورد با سب اشقر که سفیدی
در دست و پای یا در پیشانی آن اسب باشد مبارکست برای او آن روز
و اگر آن اسب غره سائله باشد تمام عیش و شادمانی است و نمی بیند
آن روز مگر خوشحالی و بر می آید خدای تعالی حاجت آنرا اینست آنچه
از احادیث مستفاد می شود و از کتب این فن چنین معلوم می شود که
قرحه و غره و تحجیل میمون و مبارکست و خصوص اسب سیاه چهار دست
و پا سفید که پیشانی و لب بالای آن سفید باشد و همچنین اسبی
که دو پای و چپ آن سفید باشد و دست راست برنک بدن که
آن را مطلق الیمین گویند از هر رنگ بوده باشد بسیار مبارکست
و اگر یک پا یا هر دو دست سفید باشد و پاها سفید نباشد آن را
اعصم میخوانند و بد میدانند اما در صورتی که دو دست سفید است ا

اگر پیشانی سفید باشد چنانچه بیان نمودیم آنرا اعصم نمی گویند و اگر
یک پای سفید باشد آن را ارجل گویند و بد دانند خصوص اگر پای راست
باشد اگر با آن خالت پیشانی سفید باشد خوب میدانند و در لغت
عربی ملیح از جهت و اگر یک دست و پای بر خلاف یکدیگر سفید باشد
یعنی یک از راست و یکی از چپ بد میدانند و از اشکال و اسب را
مشکول و در تفسیر شکال بعضی یکی از چهار دست و پای مطلق و باقی
محجل و بعضی یکی از آنجمله محجل و باقی مطلق گفته اند و آنچه اول گفته اند
و مذکور شد اصح است و بعضی گفته اند اگر مشکول سفیدی پیشانی
داشته باشد مکروه نیست و اسبی که در سفیدی چند موی سیاه
باشد آن را غره یا قرحه شهبا گویند و همچنین اگر عوض غره خطی سفید
از چشم تا چشم کشیده باشد یا در سفیدی غره خطی سیاه باشد
که راه بیرون نداشته باشد این هر سه قسم را بد میدانند و اسب
چشم کبود خصوصاً که یک چشمش کبود باشد آن را اخیف گویند بدست
و همچنین اسبی که بروز بانش خطی سیاه یا در اندرون دهان یا بر خصیه
یا در سفیدی چشم نقطهای سیاه باشد یا در سیاهی چشم نقطهای
سفید یا بر خصیه موهای سیاه داشته باشد و همچنین اگر بعضی
از تارهای موی دمش سفید و باقی برنگ دیگر باشد بد میدانند

وبعضی گفته اند اعصم اگر سمش سفید باشد بد است والا چندانی
مکروه نیست واسبی که بر سینه اش بقدر یک شبر یا کمتر یا بیشتر خطی
سفید باشد مبارکست **باب پنجم** در ذکر آنچه تعلق بهیئات اعضا
دارد گوش اسب می باید راست وتنگ چون گوش آهو وبقدر بلند واز
یکدیگر دور وتنگ سوراخ باشد واندرونش پر موی نباشد وسرش
بطرف راست وچپ مایل وبخش مرتبه سست که مایل بافتادن شود
نباشد وبلندی استخوان میان دو گوش که محل رستن موی کاکل است
از هر دو یکسان دور باید وبیکی نزدیکتر نباشد وموی کاکل بلند
وپیشانی بی گوشت وچون پیشانی شیر وگاو پهن ودو فرورفتگی
که در استخوان بالای چشم است تنگ وپر باید وبرآمدگی بالای چشم
زیاده بلند نباید بود وچشم هرچند سیاه وصاف باشد مانند
چشم آهو بهتر است ودر وقت نگاه کردن باید نظر را بلند وچشم را
گشاده دارد وتند نگاه کند واگر بعد از تعب وماندگی بسیار
چشم را تنگ ونظر را افتاده داشته باشد یا بیک چشم نگاه کند
وروی را بجانب آن چشم مایل دارد چندانی عیب نیست وپلک
چشم رقیق وتنگ باید واگر غلیظ باشد بمرتبه که هنگام چشم بستن
دشوار بیکدیگر رسد عیبی عظیم است ونباید که نور نظرش ضعیف

نباشد وشب کور نباشد واستخوان بینی راست وبی گوشت باید
وهیچ وجه برآمدگی وفرورفتگی نداشته باشد وسوراخهای بینی
هرچند گشاده ونزدیک یکدیگر باشد بهتر است ولبها باریک وبلند
ودهان فراخ وموضع دندانهای آخرین یعنی اضراس قوی وپهن باید
ومیان لب وپیشانی هرچند دورتر باشد بهتر است ومجموع سر
وروی نازک وبی گوشت وبلند وافراخته وفرجه میان دو استخوان
زیر گلو فراخ باید چنانکه دو انگشت سراسر کشیده گذرد واز گردن
جایی که ببر پیوسته است که عرب آن را لغانیق گوید بلند باید که اگر آنجا
بلند باشد تمام گردن بلند خواهد بود وگردن هرچند بلندتر است
بهتر است وموی یال نیز بلند باید ودو گوشت پاره که بر دو طرف گردن
می باشد آنجا که موهای ضعیف یال برآمده هرچند قوی تر باشد
بهتر بود دلیل قوت گردن خواهد بود وگردن بقدر پهن باید که عبارت
از یک شبر یا قدری زیاده واسبی که گردنش کوتاه وگرد باشد معیوب
میدانند ومجموع گردن از پشت افراخته تر وبلندتر ومیانش از
طرفین برآمده تر باید واگر اصل گردن با میانش افتاده باشد منکوس است
وبرآمدگی که در آخر یال است بلند واز شانه دور وشانه پهن وپشت
کوتاه وپر گوشت چنانکه اگر دست زنند پشت را نلرزد وکفل با

پشت پیوسته و دندانها کوتاه و در اسب نر بلند باید و زان
و کفل پهن و پر گوشت چنانکه زانوها از یکدیگر دور باشد و دو
طرف کفل یکسان بمرتبه‌ای که هیچیک برآمده‌تر از دیگری نباشد و
استخوان دم راست و کوتاه و موی آن بلند باید و مکروهست که
دم را بیک طرف میل دارد و علت این عادت می‌باشد و همچنین
مکروهست که دم از کفل بیرون آمده‌تر باشد و این در اصل
خلقت می‌باشد و زیر گردن آنجا که سینه بند کنند پهن و
اصل سینه نیز پهن و گشاده و پر باید و دو گوشت پاره که از دو
طرف سینه بر می‌آید هر چند بیرون آمده‌تر باشد بهتر است و بر
آمدگی هر دو یکسان باشد و در استخوانهای تلو قوی و بیکدیگر
پیوسته شکم گشاده باید و دو خصیه مثل یکدیگر باشد و
بسیار بزرگ و آویخته نباشد و اگر یکی بزرگتر از دیگری یا در اصل
یک خصیه داشته باشد معیوب خواهد بود و ذکر بلند نیز
ناخوش و مکروهست و استخوان بازو که میان شانه و ساعد است
کوتاه و استخوان ساعد که پایین‌تر از بازوست ذراع نیز گویند قوی
و بلند و بی گوشت چون ذراع سگ تازی باید و باریکی میان
استخوان ذراع است کوتاه و استخوان ساق پای نیز کوتاه و بی گوشت

و باریکی میانش بلند و همچنین استخوان بالای ساق بلند باید و
چنین گفته‌اند که وسط ساق پا را اگر از پیش ملاحظه کنند باریک
باشد و اگر از پهلو ببینند پهن نماید و اگر از عقب نظر کنند متوسط
باید و زانوها بزرگی و کوچکی یکسان و موی آخر ساق سیاه و نرم
و خردکان دست و پاچه که آنرا عربان رسغ و ترکان بخاولوق گویند
قوی و کوتاه نباشد چنانکه سم گاهی بطرف راست و گاهی بجانب چپ
مایل باشد این عیب در پا بیشتر از دست می‌باشد و همچنین باید
که راست بر سم نباشد بلکه بقدری خمیدگی داشته باشد و این را
در پا چندان عیب نیست و سم پهن و سیاه و میان تهی باید و سرش
بطرف راست یا چپ مایل نباشد و اگر پیش سم بلند و عقبش تنگ
باشد مذموم است و از انوشیروان منقولست که گفته بهترین اسبان
آنست که سه عضوش دراز و سه کوتاه و سه عریض و سه غلیظ و سه
وسیع و سه صاف و سیاه باشد اما سه عضو دراز گوش و گردن
و دستهاست و سه عضو کوتاه استخوان دم و خردکان و پشت است
و سه عضو پهن پیشانی و سینه و کفلست و سه عضو غلیظ موی
کاکل و عصب دست و پای و زانوهاست و سه عضو وسیع سوراخ
بینی و زیر گردن و شکم است و سه عضو صاف موی یال و پوست

کفل و اصل سم است و سر عضو سیاه چشم و لب و سم است **اما باب ششم** در
اتمام آنچه متعلق است باندام و ذکر علامات نجابت و تندی هر گونه
اسبی قابلیت تربیت دارد مگر آنچه مهر چشم و بینی نداشته باشد
و آن دو نشانه است در دست و بازوها از طرف اندرون دو نشانه
در پای نزدیک زانو نیز از طرف اندرون مانند چرمی که آتش دیده
باشد سخت و بهم کشیده **و از کتب** این فن چنین معلوم می شود که
این نشانها اثر چشم و بینی است ازین جهت که کره وقتی که در شکم
مادر است سر خود را در زیر شکم خود میدارد چنانکه چشمها در میان
دستها و بینی در میان پاها واقع می شود و بدین سبب این نشانها
بهم میرسد پس اگر این علامتها چنانکه مذکور شد نباشد معلوم می
شود که در شکم مادر بر حالت طبیعی نبوده و قابل تربیت نیست
اما در کتاب من لا یحضره الفقیه از حماد بن عیسی منقولست که گفت از
منبع حقایق و دقایق امام جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که چرا میان
دو دست چهارپایان دو نشانه می باشد بشکل داغ آن حضرت فرمودند
این موضع سوراخهای بینی است وقتی که در شکم مادر بوده و این
حدیث تکذیب سخن سابق می کند و بنظر و عقل دور می نماید
که هرگاه چشمها در میان دو دست باشد بینی بمیان پاها رسد

و بالجمله علت حدوث آن هر چه باشد از دلایل نجابت است و اسپی
که خالی ازین نشانها باشد معیوب و مذموم می دانند و چنین
گفته اند که دو استخوان که بر دو طرف زانوی دست است بایکدیگر
موازنه باید کرد اگر آنکه زیر زانوست بلندتر باشد بهتر از آن که بالای
زانوست آن اسب البته تند و دونده خواهد بود و در خلاف این
یعنی آنچه زانوست بلند از زیرین باید اگر این صورت اگرچه نادر
و کم یابست و خوشنما نیست بلکه اگر عکس این باشد بنظر خوشتر آید
اما از عمده علامات تندی و دوندگی شمرده اند **دیگر از علامات**
نجابت آنست که بلندی دو میان هر دو سوراخ بینی تا میان
هر دو چشم مساوی باشد با استخوان بازو و استخوان بازو از آن
بلندتر نباشد و اهل هند درین باب اهتمام تمام دارند و این را
نشان عمده در خوبی میدانند **دیگر از علامات** آنکه بلندی گردن
یعنی از محل رستن موی کاکل تا سر دوش که آخر یال است مساوی
باشد با مجموع پشت و کفل که اول آن سر دوش و آخرش محل
فرو رفتگی دم است و در وسعت سوراخ بینی نیز مبالغه بسیار
نموده اند که در دویدن از هیچکدام نفس کشیدن عاجز نباشد
و گاه باشد که اسب تمام خلقت خوش صورت را بدین علت

شکافند و بدین هیئات کنند که در نفس عاجز نشود و در وقت
دویدن باید که دست را بلند کند چنانکه بموضع گذشتن تنگ
نزدیک شود امّا بشرطی که سر سم آنقدار بلند نشود بلکه آویخته
باشد و چنین منقولست که عبد الرحمن ابن ام الحکم وقتی که حاکم کوفه
بود هزار اسب را بعرض دوانیدن آورد و ابن اقیص اسدی را
که اسب دوانی و اسب شناسی مشهور و معروفست طلبیده سؤال
کرد که ازین هزار اسب کدام یک سبقت میگیرد اشارت بمادیانی
کرد و گفت این اسب بر همه پیشی میگیرد امّا همان لحظه میمیرد بعد
ازانکه اسبان را دوانیدند همان مادیان از همه بگذشت و همان
لحظه بمرد ازو پرسیدند بچه سبب حکم کردی که این مادیان تند است
گفت دیدم که در رفتار یک شانه را بلند میگیرد و دیگر را می گذاشت
و مجموع دست و پای راست و همچنین دست و پای چپ را بسرعت
حرکت نمیداد و دست را بطریقی برمیداشت که بموضع گذشتن تنگ
نزدیک می شد و اینها علامت جلدی و تندیست پس پرسیدند
چون دانستی خواهد مرد گفت سوراخ بینی او تنگ بود و در نفس
زدن عاجز می شد **باب هفتم** در دوایر و سایر علامات هر پیچی
که در موی بهم رسد باعتبار شباهت آن را دایره گویند دایره

در چهار موضع باتفاق شوم و مذموم است **اوّل** میان سینه **دوّم** سر دوش
با حوالی آن **سیّم** دو طرف ران از چپ و راست آنجا که گاهی اسب دم
خود را میزند یعنی تهیگاه **چهارم** میان پیشانی یک دایره باشد
خوبست امّا اگر دو دایره باشد بسیار بدست و دیگر دو دایره که در اسب می
باشد بعضی مکروه نمیدانند و طایفه از متأخرین گفته اند بر دو
استخوان که از طرف راست و چپ بر گوش بر آمده اگر دایره باشد
بدست و بر بالای پیشانی زیر موی کاکل اگر دو دایره باشد بسیار
خوب و اگر یک دایره باشد یا اصلا در آن موضع دایره نباشد بدست
و چنانست که اسب یک چشم یا بی چشم باشد و اگر در عوض کردن دایره
باشد چنین گفته اند که اگر بدوش نزدیکست مکروهست و اگر ببر و
سینه نزدیکتر است خوبست و در زیر گردن و اطراف سینه اگر دو
دایره باشد مبارکست و بر پهلو آنجا که پای سوار است دایره مکروهست
خصوص جانب راست و بر راست از طرف بیرون یا اندرون اگر
دایره باشد بعضی مکروه دانسته اند و اسب وقتیکه بسته است اگر
سر را بجانب راست و چپ اکثر اوقات حرکت دهد بد میدانند و اگر
کر بود و جانب گردن تا سینه چون دو بادام فرو رفتگی داشته باشد
مبارکست **و از اهل هند** منقولست که دایره زیر موی کاکل را خوب

میدانند و همچنین اگر بر لب بالا دو دایره باشد نزدیک بیکدیگر
خوب میدانند و اسبی که بر پهلوی و سینه اصلا دایره نداشته
باشد بد میدانند و همچنین دایرهٔ ذراعیه و دایرهٔ زیر گوش
را بد میدانند و اگر در زیر چشم یا زیر زانوی دست و پای از طرف
اندرون یا لب زیرین دایره باشد مکروه میدانند و دندان
بلند از لب بلندتر باشد یا آنکه دو دندانش از سایر دندانها
بلندتر باشد و همچنین اسبی را که بیهوده دست بر زمین زند بد می
دانند و بعضی علامات دیگر گمان دارند و خوب میدانند و دعوی می
کنند که اگر اسبی متصف باین علامات باشد هرگز بیمار نمی شود و پیر
نمیگردد و نمی میرد ازینمقوله سخنان دارند که هیچ عاقل در تکذیب آن
تامل ندارد **حکایتی غریب** درینمقام منقولست که طایفه از اهل هند
موسم آمد شد کشتی در عدن بودند شخصی اسبی را در معرض فروختن
در آورد مردم هند که آن اسب را دیدند رغبت تمام در خریدن
آن اسب نمودند و بسیاری بر قیمتش افزودند و بشوق تمام خریدند
شخصی از ایشان سوال کرد که این اسب چه خوبی دارد گفتند هرگاه
پادشاه اسبی باین علامت داشته باشد صد سال عمر می کند و هرگز
پیر و غمناک و بیمار نمیشود بعد از ان بجانب هند روان شدند

و پیش از رسیدن پادشاه خود کسی بمژدهٔ آن فرستادند و از جانب
او نیز احکام نوشته مشتمل بر سفارش و تاکید خدمتکاری آن اسب
میرسید تا وقتیکه بدر خانهٔ پادشاه رسیدند و او را خبردار کردند
از غایت خرمی و خوشنودی باحضار مجلس باستقبال شتافت چون
بدر خانه رسید تا رفتار این اسب را سنجیده کند پس متوجه یکان یکان
از اعضایش شد وقتی که بغضب آمده که کفل را میدید اسب لگدی بر
سینهٔ آن پادشاه زد که همان لحظه رشتهٔ حیات که شیرازهٔ التیام نفس
و بدنست گسیخته شد و آن خرمی بسوگواری مبدل گشت و این معنی
تنبیه است بر آنکه بمحض گمان و توهم این قسم اعتقادات نباید داشت
و بی دلیل عقلی و حجتی شرعی فریفتهٔ سخن خودنمایان نباید شد
و جز خدای عالم را سجده نباید کرد **باب هشتم** در بیان اقسام اسبها
و خواص هر یک بدانکه بهترین اقسام اسبی است که بدو نژاد عربی اصل
و اسبان طوایف عربی چندانی با یکدیگر تفاوت ندارند و از همه بهتر
اسب جماعتی است که در حوالی کوهستان و زمین صلب نشیمن داشته باشند
ازین جهت که دست و پای کره از آغاز تولد بسنگلاخ و زمینهای سخت
عادت می کند و مشقت ریاضت می رسانند و این قسم را اگر عربی خالص باشد
عتیق گویند در دویدن از همهٔ اسبان پیش است و در اقسام جنگ

وتازی که محتاج بحرکتهای مختلف باشد اطاعت و فرمانبرداری
بیشتر از سایر مراکب می نماید و شکل و جمالش در نظر از همه خوش تر
و جلوه کر است و در طلب هر کونه خواهش و کریختن از همه قسم مکروه
سایر مراکب بکوشش تر سند اما چون نازک اندام می باشد و اکثر در
صحراهای هموار و زمینهای نرم نشو و نما یافته بر زحمتها و سختیها چندانی
صبر ندارد و در دویدن نیز زود عاجز می شود بخلاف اسبان
ترکی که بعربی برذون کویند چون در اصل خلقت کوتاه تر و درشت
استخوان می باشند در نمایش تندی و پیچ و خم حرکت باسب تازی نمیرسند
اما تاب ریاضت و صبر بر زحمت بیشتر دارند و چون مولد و منشا
و موطن ایشان اکثر کوهستان و زمینهای صلبست از آغاز تولد دست
و پای ایشان بسختی خو کرده سم و استخوانشان کمال صلابت میدارد
و بعضی همین معنی را باعث آن میدانند که ابلق در ترکی بسیار و
در عربی کم است از این جهت که نخل و مادیان در وقت ازدواج اکر
کوه و دشت و بیشه و آب و سبزه و این قسم امور رنکارنک در
نظر دارند نطفه نیز بالوان مختلف صورت می پذیرد و اکر همین بیابان
روان یا صحرای هموار یکسان در نظر است نطفه جز بیک صورت نمی
بندد و کفته اند اکر کسی رغبت بتحصیل ابلق یا املح یا محجل داشته باشد

باید در وقت ازدواج جامه یا چیزی نکارنک بهیاتی که اسب را
بان الفتی باشد بطریقی که خواهد در نظر اسب بدارد که این معنی
وسیله الوان اختلاف کره می شود و اسبان ترکی اکثر راهوار و بعضی سبیل
ندرت بعضی تند و دونده می شوند چنانکه **نقل کرده اند** که یابوی
در دو شب و یک روز نود فرسنک تاخت کرده اما بیشتر کند و کاهل
میباشند و عرب مرکب کند خصوص یابو را کودن می کویند و آدم کم
شعور را باعتبار تشبیه بیابو کودن می کویند **و قسم سیم** از اسب
آنست که پدرش عربی و مادرش کودن باشد و آنرا هجین کویند و قسم
دیکر که عکس این باشد یعنی پدر کودن و مادر عربی مقرف کویند و
این دو قسم در بعضی صفات بپدر شبیه و در بعضی بمادر و در حدیث
ثواب داشتن هجین و برذون آمده چنانکه در باب قبل از این مرحله
مذکور شد و نیز **در کتاب کافی** از ابن طیفور روایت شده که کفت
سألنی ابو الحسن صلوات الله علیه ای شیء ترکب قلت حمارا فقال
بکم ابتعته قلت بثلاثة عشر دینارا فقال ان هذا لهو السرف ان تشتری
حمارا بثلاثة عشر دینارا وتدع برذونا قلت یا سیدی ان مؤنة البرذون
اکثر من مؤنة الحمار قال فقال الذی یمون الحمار هو یمون البرذون اما
تعلم انه من ارتبط دابة متوقعا به امرنا ویغیظ به عدونا و هو منسوب

الینا اد الله رزقه وشرح صدره وبلغه امله وکان عونا علی حوائجه
یعنی پرسید از من حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که بر چه سوار
می شوی گفتم بر الاغ فرمود بچند خریده گفتم بسیزده دینار ومراد
از دینار یک مثقال شرعی طلای سکه دار است فرمود این اسراف است که
الاغ را بسیزده دینار بخری ویابو نخری گفتم ای سید وسرور من خرج
یابو بیشتر است از خرج الاغ پس فرمود آنکه مؤنت وخرج الاغ را میدهد
خرج یابو را نیز میدهد مگر ندانسته که چهارپای هرکس که ببندد از آن
توقع اعانت در معامله یعنی جهاد در رکاب امام زمان داشته باشد
وخشمگین سازد بسبب آن دشمنان را وانکس منسوب بما واز شیعیان
باشد هر آینه حق تعالی بپای میرساند روزی او را وگشاده میگرداند
سینه ودل او را ومیرساند باو آنچه میخواهد ومدد میست آن چهارپا
جهت برآمدن حاجات او وچنین ظاهر میشود که ابن طیفور قدرت
برخرید اسب عتیق نداشته واگرنه آن حضرت او را بخریدن
یابو مامور نمیساخت وبتحصیل عتیق امر فرمودی **باب نهم** در بیان
فرق میان مادیان وفحل در بعضی از اوصاف وذکر مجملی از صفات
ذمیمه آنچه قبل ازین مذکور شد از شکل واندام وعلامات مشترکست
میان هر دو قسم مگر بلندی وکوتاهی کفل چنانچه ایمائی نیز بان واقع شده

وهمچنین کوتاهی کردن در مادیان انقدر عیب نیست که در اسب نر ومیان
دو ران تنگ تر بهتر است اگر فراخ باشد پایش سست خواهد بود **دیگر**
بسیار خفتن در مادیان عیب است واسب نر اگر بخوابد ودر خواب ناله کند
پسندیده است او همچنین در علف خوردن فحل باید آهسته آهسته علف بخورد
وساعت بساعت سر برداشته زمانی توقف نماید بخلاف مادیان
که باید علف را بزودی تمام بخورد وتوقف نکند ودر ترجیح یکی ازین
دو قسم بر دیگری از هر طرف سخنان گفته اند **ودر طریق عامه** از حضرت
رسالت صلی الله علیه وآله ترغیب بر داشتن مادیان روایت شده
ازینجهت که هم منفعت سواری حاصل میشود وهم کره می آورد ویکی
از شجاعان عرب را نقل کرده اند که در جنگ بر اسب نر سوار نمی شد
از سبب آن پرسیدند گفت فحل در اثنای حرکت بول را محبوس میدارد
وگاه باشد که باین علت می ترکد بخلاف مادیان که هرگاه ضرور باشد
بول میکند وبدین سبب اسبی نمی پزیرد وبعضی مطلقا فحل را
بهتر میدانند ازین جهت که توانا تر وصبور تر میباشد وآنچه بتحقیق
پیوسته واز قدما منقولست که در غارت وشبیخون وسایر مواضعی
که اخفا وپنهانی مطلب باشد مادیان چون شیهه کمتر میکشد بهتر است
ودر جنگ صف یا قلعه گیری فحل مناسبست اچه قوی تر وجهنده تر

وتنبلتر می باشند در مشقتها و زحمتها اسب خصی ازین جهت که
صبر بر تحمل محنت و زحمت بیشتر دارد و اکثر اقسام اسب خصوص فحل
گاهی اخلاق ناخوش میدارند که بعضی از آنها باز بمعالجه و تدبیر زایل
می شود و بعضی قابل علاج نیست و چون در شناختن اسب معرفت
آن عیوب ضرور نیست مجملی در این باب مذکور می شود از آنجمله
کوری و کودی و کنکی و باین طریق معلوم میشود که از او آزها و اشکال
مهیب متاثر نشود و اگر مادیان را ببیند شیهه نکشد و از جملهٔ عیوب
او نیز آنست که چپ باشد یعنی در داخل شدن آبها یا بر آمدن بر
جاهای بلند دست چپ را پیش گذارد و این عیوب اکثر در اصل
خلقت باشد اما آنچه اکثر حادث می شود اول حرونی است که از همه
بدتر است و آن چنان باشد که در موضعی بایستد و هر چند تازیانه
زنند حرکت نکند دیگر ترسناکی که از اکثر چیزها برمد دیگر دندان
گرفتن و لگد زدن و گاه باشد که چون سباع شود دیگر سرکشی چنانچه
دهنه و لجام را بدندان گیرد و هیچگونه باز نه ایستد و گاه حرکتهای
ناخوش کند و سوار را مشرف بر افتادن گرداند و دیگر آنکه در راه رفتن
یا دویدن بجانب راست و چپ میل کند و گاه باشد که بهر دو طرف
رود و هیچ وجه راست نرود و دیگر شموسی و آن منع کردن است از سواری

وگاه این

وگاه این معنی نسبت با یک شخص خاص باشد بسبب عداوتی و بعضی
اسبان خصوص در تعریف را مانع می شوند دیگر منع زین و یا لجام کردن و مضایقه
در نعل کردن اما اکثر اسبان بد نعل قوی و سخت سم می باشند و
تاب ریاضت میدارند و دیگر عشا که سکندری باشد از سستی دست و
پا یا از کاهلی و گاه علت آن امراض سینه باشد دیگر لغزیدن در آب باریک
روان دیگر بیجا افشاندن دم و اطراف و گاه باشد که در آلودگی بول
و سایر کثافتها این حرکت بیشتر واقع شود و هر چه از عیوب مذکوره
علاج پذیر است معالجه آن در موضع مناسب مذکور خواهد شد و بعضی
احولی را از جملهٔ عیوب شمرده اند اگر چه بد نماست اما اسب احول را مبارک
میدانند و عوام میگویند که دلدل احول بوده **مرحلهٔ ثانیه** در آداب تربیت و
شرح مسابقه و ذکر سایر این مراکب و آن نیز بر دو باب مشتمل است **باب اول**
در متعلقات ازدواج و تربیت کره تا هنگام سواری فحل و مادیان
هر دو نجیب و خوش رنگ باید و اگر یکساله باشد بهتر است و مادیان را
پیش از آنکه بسال رسد فحل نباید افکند ازین جهت که مغز استخوان در
سال سیم قوی می گردد پس اگر در آن سال آبستن گردد هم مادیان ناقص میماند
و هم کره ضعیف و بیقوت خواهد بود باید که اول مادیان را چند نوبت
سواری کنند چنانکه اندک میل بلاغری کند و بعد از آن فحل و مادیان را

بیکدیگر نمایند تا هنگامی که آثار رغبت از هر دو جانب ظاهر گردد و بعد
از افکندن فحل یک هفته صبر باید کرد بعد از هفته اگر رغبت باشد
باز بجهانند و همچنین تا سه نوبت پس اگر در یکی ازین مراتب باز گرفته باشد
بعد از چهل روز مستحکم می‌شود و علامتش آنست که رغبت ندارد و فحل را
مانع می‌شود و علامت دیگر آنکه پستانها سیاه می‌شود و چنین گفته‌اند
که اول از جانب راست از پستان راست شروع در ورم و سیاهی کند کره
نر خواهد بود والا ماده و از رومیان منقولست که وقت اجتماع اگر باد
جنوب بود کره ماده صورت می‌بندد و نیز از ایشان نقل شده که
بهترین اوقات جهت فحل افکندن دو ماه کانون الاخر و شباط و
آذر و نیسان است که پنجاه و یک روز بعد از نوروز جلالی بانجام میرسد
و فارسیان را اعتقاد آنست که بهترین فصول از بیست و دوم آذرماه تا
بیست و سیم اسفند است که مجموع سه ماه و یک روز آخرش دوازده روز قبل
از نوروز است و ظاهر این معنی نسبت بسردی و گرمی بلاد متفاوت می
باشد و ضابطه آنست که ملاحظه حال کره نمایند که در وقت اعتدال هوا
اول دمیدن علف متولد شود و مدت حمل باتفاق کمتر از ده ماه نمی‌شود
و در اکثر آن خلاف کرده‌اند بعضی یازده ماه و هشت روز گفته‌اند و جمعی
یازده ماه و یازده روز و طایفه دوازده ماه تجویز کرده‌اند و گروهی چند

در شکم ماند قوی‌تر خواهد بود و باید که در آن مدت مادیان را دوانند
و سواری نکنند و بهیچ وجه زحمت نرسانند و بعد از تولد بهتر آنست
که یکسال شیر مادر بخورد و اگر بسبب بستنی یا مانعی دیگر میسر نشود بشیر
حیوان دیگر پرورش دهند و بعضی خرما نیز میدهند پس اگر خواهد
بزرگ و قابل سواری شود و برنگ آید و صاف شود مویش شیر گاو
اگر غرض سبکی و دوندگی باشد شیر گوسفند و اگر قوت و سختی استخوان
مطلب باشد شیر شتر بدهند و بعضی در همان چند روز اول بعلف
عادت دهند بعد از آنکه استخوان سخت شده باشد جو میدهند
ازین جهت که از سایر حبوب سبکتر و بجهت سینه بهتر است و بعضی
ذرت دهند و بعضی گفته‌اند که بهترین تربیتهای کره آنست که در
زمینهای سخت و سنگلاخ آنقدر که دشوار نباشد از عقب مادر
بدوانند که سم و استخوانش بصلابت و سختی برآید و اگر متوسط الخلقه
باشد یعنی بسیار قوی و ضعیف نباشد یکسال و نیم سواری تمام نباید
کرد و از هجده ماه شروع در سواری کنند چه اگر قبل از آن سوار
شود پشت و دست و پا سست و مزاج ضعیف می‌گردد و اگر از آن
مرتبه تاخیر کنند سر سخت و حرون و دست و پا سنگین می‌شود و بعضی
گفته‌اند مادیان را در چهارده ماهگی سوار باید شد و اگر زیاده

ضعیف یا قوی باشد تاخیر یا تقدیم سواری جایز است **باب دویم**

در آداب سواری اول که زین بر پشت کره گذارند هرچند تندی

و بدخویی کند پسندیده است از این جهت که علامت سختی و توانایی است

و اگر در آن وقت بدخو نباشد سست و کاهل خواهد بود و اگر

زیاده سرکشی کند چدار بر دست و پا کند بر گردن افکند و اگر

در زمین هموار میسر نشود میان آبی عمیق برده بچدار و کمند مقید

سازد و دو سه روز بی آنکه کسی سوار شود قلدی راه بگردانند

و هر روز مقداری گردانند انگاه شخصی کوچک سبک صاحب وقوف

سوار شود چه در اوایل اگر سوار سنگین بر او نشیند پا و دستش

سست شود و چندان ترقی نکند و باید که آهسته براند بمقداری که

دشوار نباشد و روز بروز قدری بر مسافت زیاد کند و بعضی

روزها استراحت فرمایند و سوار نشوند و این امور نظر بضعف و

قوت کره مختلف میشود و عنان را درست باید گرفت که بهیچ طرف

مایل نباشد و زیاده سست نباید داشت و سخت نباید کشید و نباید

که میل و اعتماد سوار بر زان و رکاب بیشتر باشد و خود را بر پشت اسب

سبک دارد و بعقب میل نکند مگر در مسافتهای نگون و از هرچه کره

رم کند باهستگی نزد آن باید برد و گاه باشد که درشتی نیز باید کرد

و از مواضع بلند و جاهای وسیع مانند جدا و ل و غیر آن بجهانند

و در اثنای رفتار باز ندارند که باعث حرونی میشود و در هر باب مدارا

و حکمت باید کرد تا هنگامی که رفتار ابیه که قسمی است میان ترکان معروف

قائم شود و علامتش آنست که پاها را بجای دست میرساند یا گذراند

و هرچند بیشتر گذراند بهتر است و چون در این رفتار چابک شود

گاهی باید دوانید و در دویدن تعلیمها باید داد که از راست و چپ

بگردد و باندک اشاره بایستد و بعد از انکه در ابیه تند شده و

دویدن را بحد کمال رسانیده باشد تعلیم یویه باید کرد و آن مرتبه

ایست اندویدن بحد کمال و تندی زیاده و نیز کورک دو باید آموخت

و آن میانه رفتار و دویدنست و آن دو قسم در رفتارهای دور که قطع

آن بزودی مطلب باشد ضروری میشود و از این جهت که دوانیدن

در آن قطع مسافت باعث هلاک اسب میگردد برفتار هموار راندن

فرصت وفا نمی کند و قسمی دیگر که از اعزابان همچله و ترکان یورغه گویند

روش استر و یابوست و در اسب عربی نادر می باشد مگر بزحمت

بسیار بیاموزند و در هر مرتبه از رفتار باید که حفظ آن مرتبه نماید

و هیچیک را با دیگر آمیخته نسازد و دیگر تعلیمها که در جنگ ضروری

شود باید کرد مانند گردشها و جستنها و ایستادنها و هر یک در جای

خود والت تعلیم چهار چیز است عنان ازین جهت گویند که بدهنه
پیوسته است و رکاب وجوب تعلیم وتازیانه اما ذرابیه عنان را در دست
باید داشت وگاهی باد رکاب یا تعلیم اشاره باید کرد که قلدی خبردار
شود وقطره راتند کرده اند واگر در روش غلط کند باشاره عنان
آگاه کرده اند و در همچنین این دو اشاره زیاده تر باید کرد که پیوسته بر رکاب
وتعلیمی قطره رابیفزاید وبعنان هموار شود و در کرك دو بار از آن
صریح تر وتند تر دویه وتاختن چندان احتیاج بعنان نیست واکثر
اوقات از همین تنها مقصود حاصل میشود اما در قسم ثانی گاه باشد
که محتاج بتازیانه شود و در باز داشتن مدار بر عنانست واسپی را که
اخلاق بد باشد لگامهای مختلف بر سر کنند که مگر یکی از آنها در تعلیم
بیشتر موثر آید **وازغده** آداب سواری آنست که در وقت سواری وپا
گذاشتن بر رکاب بگوید بسم الله وبالله ولا حول ولا قوة الا بالله
الحمد لله الذی هدانا لهذا وما کنا لنهتدی لولا ان هدانا الله
سبحان الذی سخر لنا هذا وما کنا له مقرنین یعنی سوار میشوم بمدد
کاری نام خدا وهیچ باز کشتی از بدی وتوانایی بر یکی نیست مگر بسبب
او سپاس وستایش خدای را که راه نموده ما را باین سواری ونبودیم ما
بمرتبه خود راه بیابیم اگر او ما را راه نمی نمود پاك ومنزه است از هر چه شاید

انکسی که مسخر کردانید از برای ما این چهارپایان را در حالتی که در قوت
برابر او نبودیم وحریف او نمی شدیم **ودر کتاب کافی وتهذیب** از سید
کاینات علیه واله افضل الصلوات روایت شده که هر کس در وقت
سواری این کلمات را بگوید محفوظ میماند واو و چهارپای او تا هنگامی
که فرود آید **باب سیم** در ازاله اخلاق ذمیمه آنچه قبل از این از
صفات واخلاق مذمومه مذکور شد چون اکثر از ناشایستگی وبی
وقوفی سوار حادث می شود چاره آنست که بملایمت ودرشتی در دفع
آن سعی کنند که آن عادت را بالکلیه فراموش کند واگر سبب آن
فربهی وتوانایی زیاده باشد بریاضت وسواری زایل کرده اند و
بعضی اسپی را که حرون کنند ودر یك موضع بایستد آهن تا نوك گرم کنند
وبر سر ذکر یا ناف گذارند که بترسد وگاه باشد که سواری بوز نفع کند
وشیخ جلیل القدر علی بن طاوس علوی در کتاب امان الاخطار نقل
کرده که این آیه را بنویسند وبر گردن اسب حرون بیاویزند ودر گوش
او **بخوانند** بسم الله الرحمن الرحیم اولم یروا انا خلقنا لهم مما عملت
ایدینا انعاما فهم لها مالکون وذللناها لهم فمنها رکوبهم ومنها
یاکلون وسرکشی ودندان گرفتن اگر بتربیت زایل نشود چاره آن کندن
دندان وخصی کردنست وبعضی از استادان سرکش را گفته اند بلغه

پشت زیاده بر دیگر اسبان دارد که در دوانیدن آن مهره بدر آید
و چنان میدود که سوار را بیندازد و این قسم قابل علاج نیست
و در شموس بر لطایف تدبیرات تاثیر میکند **و چنین روایت شده**
که در شب معراج هنگامی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
اراده سواری نمود براق شموسی کرد پس جبرئیل علیه السلام دست بر یال
او گذاشته گفت شرم نداری از آنچه میکنی بخدا سوگند که سوار نشده است
بر تو بنده از بندگان خدا بیش از محمد عزیزتر و گرامی‌تر نزد خدا از او
پس عرق شرم بر جمیع اعضای براق ظاهر شد و قرار گرفت تا آن حضرت
بر او سوار شد و بعضی از اسبان مانع النزول باشند یعنی هنگام
فرود آمدن حرکتهای ناخوش میکنند که مانع فرود آمدن سوار باشد
و اگر علتش آنست که زخمی در پشت داشته و هنوز چرک آن پاک نشده
ظاهرش بهم آمده است و آن چرک در میان مانده بسبب خارش پشت از
حرکت سوار اسب را خوش می‌آید و مانع فرود آمدن می‌شود علاجش
آنست که موضع زخم را بشکافند هر کثافتی داشته باشد بیرون آورده
بقانونی چند که در مرحله علاجات مذکور می‌شود بسازند و منع از
نعل اگر علت آن ناشایستگی نعل‌بند باشد که از آغاز رمیده و ترسیده
بلطایف چاره کرده شوند و اگر سببش سختی و خشکی سم باشد دو سه روز

پیشتر سم را چرب کنند که تراشیدن دشوار نباشد و نشکند و زیاد
از قدر ضرورت نگیرند **و از جمله** آداب نعل بستن آنکه اگر سم اسب
بیکطرف مایل باشد از آنطرف زیاده‌تر بگیرند و از جانب دیگر کمتر
نعل که اطرافش متفاوت باشد چنانکه طرف قوی از نعل بجانبی که کم
گرفته اند افتد و طرف نازک بجانبی که زیاده گرفته و گفته اند که اگر چند
نوبت چنین کنند آن کجی زایل می‌شود و در سکندری اگر علت آن
کاهلی باشد البته زجر و تادیب باید کرد **و در کتاب** من لا یحضر
الفقیه از منبع حقایق و دقایق امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که
اضربوها علی العثار و لا تضربوها علی النفار فانها ترى ما لا ترون
یعنی بزنید چهارپایان را در سکندری خوردن و مزنید بر رم
کردن از آن جهت که چیزی می‌بیند که شما نمی‌بینید و در منع از لجام
مگر و دهنه را بنمک آلوده کنند **و در کافی** منقولست که هرگاه رم
کند یا منع از لجام نماید این آیه را باید در گوشش و باید خواند افغیر
دین الله یبغون و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها و
الیه یرجعون یعنی آیا بجز دین خدا میخواهند و حال آنکه مر خدای را
گردن نهاده هر کس در آسمان و هر کس در زمین است برغبت و کراهت
و هم بسوی او باز گردیده می‌شود و در تفسیر این آیه بعضی گفته اند

تمام اهل آسمان و طایفه از اهل زمین برغبت فرمان برداری نموده اند
و طایفه دیگر بکراهت بعضی گفته اند ثقلین یعنی جن و انس بکراهت
اطاعت نموده اند و باقی مخلوقات برغبت **باب چهارم** در آداب آب
و علف دادن چون اکثر اوقات تربیت است در اوایل ایام بانجام میرسد
و بسبب ریاضت سواری لاغر شده علف تازه باید داد تا فربه گردد
و در هر سال اقلا چهل روز علف دادن اخلاط فاسد را دفع می کند
و رنگ بدن و موی را صاف و روشن می گرداند و باید که علف بسیار
تازه باشد چه اگر درشت یا مایل بخشکی شده باشد چندانی فایده
ندهد و بدین سبب علف را در مواضع مختلفه که هوای بعضی سرد
و بعضی گرم باشد باید کاشت یا در تخم کاشتن تقدیم و تاخیر نمایند
که مرتبه مرتبه رسیده باشد و پیش از برآمدن آفتاب بدروند که
شبنم بر او باشد و کم کم هر نوبت آن قدر که بیک دست توان گرفت
بدهند چه اگر یکنوبت بسیار دهند زود سیر و دل زده خواهد
بود هر چند روز قدری نمک باید داد که باعث گوارایی و بسیار
خوردن علف می شود و اگر نمک نخورد بسعی و جبر بدهند و در
ایام علف خوردن سواری بسیار که باعث رنج و ماندگی شود
نباید کرد و بعضی در این ایام جو نمیدهند اما بهتر آنست که هر روز

پیشین ده یک یا هشت یک آنچه عادت داشته جو را در آب خیسانیده
تا شام آنگاه باسب دهند و مادیان را بیشتر نیز توان داد و بعضی
اتمام ایام علف یک دو هفته هر روز قدری یونجه ریزه کرده با
نصف آن کاه بیامیزند و بدهند اما سرمانده باشد نباید داد
که زیان دارد و اگر در غیر ایام علف اسب لاغر را فربه خواهند جو نیم
کوفته را در آب بخیسانند و اندک با یونجه خشک آمیخته بخورد اسب
دهند چه اگر بسیار با یکدیگر بیامیزند ترش میگردد و اسب رغبت
بآن نمی کند و اسب لاغر و کره را این غذا کمال مناسبت دارد و بعضی
یونجه تر و خشک را با هم آمیزند و نصف مجموع جو پخته داخل کنند
و باسب دهند و پختن یا کوفتن جو از این جهت است که زود هضم شود
و یونجه اگر چه زود فربه میکند اما در هوای گرم باعث دیگر امراض
میشود پس اگر ضرور باشد در جای خنک بندند و آب بر بدن و
خصیه بریزند و در وقت تشنگی آب برف و یخ بدهند و گفته اند
که هیچ چیز اسب را چنان چاق نمی کند که یخنی را قیمه کرده و با برنج پخته
آمیخته اندک اندک بدهند و در وقت جو نیز یکدو مشت جو باید
داد که باز گرفتن جو در هیچ حال خوب نیست و اگر یخنی از گوشت حلال
باشد بهتر است و در همه مرتبه قاعده آب دادن مراعات باید کرد چه

اگر زیاد بدهند اعصاب سست شود و اگر کم دهند احشا خشک شود
و سرفه بهم رسد و بعضی گفته اند در تابستان گرم سه چهار مرتبه
آب باید داد و در عقب جو البته زیان دارد و باعث قولنج می شود
خصوص اگر بعد از آن سوار شوند اما اگر اسبی را چنان عادت داده
باشند آهسته آهسته از عادت را باید گرفت که اگر یکبار قطع کنند تا
باشد که کاو و جگرش خشک شود و قی کند و اگر چنین کند بعد از قی
اندک آب باید داد تا بنشاط آید و کاه را اندک اندک باید داد و آنقدر که
خواهش تمام داشته باشد و هر چند کمتر دهند بهتر است چه بسیار تاریکی
چشم و کاهلی آورد و در گرمای تابستان و در راه دور بی صبر گرداند بخلاف
جو که یکبار دادن بهتر است و بهترین اوقات اول شب است و بعضی بدو
وقت عادت می دهند و آن باعث امراض میشود و اما گاهی که قدر عادت
نخورده باشد اگر تتمه آنرا باسداد بدهند شاید و اگر زحمتی رسیده
باشد آنشب جو کمتر از عادت باید داد خصوص در تابستان و بر هر
اسبی که بسته باشند و چندانی حرکت نکند در هر هفته یک شب
جو کمتر از عادت باید داد که نفع بسیاری دارد **باب پنجم** در طریق خدمتگاری
و قواعد تضمیر از جمله آداب که در تربیت اسب ضرورست پاکیزگی
موضع و تیمار صبح و شام او و در مقدمه اشاره مجملی باین معنی شد

اکنون

اکنون بتفصیل مذکور گردد باید که زیر دست و پای خشک و نرم
و نگون باشد یعنی موضع پای را بلند تر از موضع دست سازند تا هیچگاه
میل و اعتماد بدن بر دستها نباشد هر روز دو مرتبه تیمار کنند بنوعی
که هر کثافت و گردی که در بن موی باشد زایل شود و در ضابطه
علف اهتمام تمام نمایند و دو سه ساعت پیش از جو هیچگونه کاه و علف
ندهند که جو را برغبت تمام بخورد و بهواهای مختلف عادت باید داد
تا از سرما و گرما باک نداشته باشد و در زمستان هر چند نعل قدری
چوب گز صحرا در اصطبل باید سوخت چنانکه دودش بدماغ چهارپایان
برسد که نفع تمام میدارد **و از جمله** قواعد عربان در باره اسب آنست
که هر گاه اراده اسب دوانی و گرو بستن نمایند روزی معین میسازند
و چهل روز بیشتر یکدیگر را اعلام نموده شروع در تربیت اسبان می
کنند باین طریق که در جاهای گرم می بندند و جلهای متعدد می پوشانند
که عرق کند و در آن ایام بکاه و یونجه خشک و جو بریان نموده اصلا
علف تازه نمی دهند و در هر دو سه روز سواری می کنند و مرتبه مرتبه
بر قدر سواری می افزایند و اگر در میدانی که جهت آن کار معین
شده سواری کنند بهتر است و این قسم تربیت را تضمیر و آن ایام را
مضمار گویند و نیز موضع بستن اسب را مضمار گویند و باید نوبت

سواری را چنان قرار دهند که یک نوبت روز وعده مطابق افتد
و در عرق نمودن کمال سعی باید کرد تا حدی که اگر سیصد یا چهار صد
قدم بدوانند مضطرب نشود و نفس باشد نکردانند و چون اثر
تربیت بمرتبه کمال رسد و در روز وعده بر سر میدان آیند
پیاده باید شد و یکدو کف آب بر دماغ و دهن اسب زند و لجام را
بدست گرفته چند قدم باید کشید آنگاه بآدابی که قبل از این
مذکور شد سوار شده باید تاخت و در آن روز لجام و سایر آلات
سبک باید بود و بند زین میان پر که پشت اسب بدان عادت کرده
باشد و زینی که سوار خو گرفته باشد چه اگر بند زین تا نه یا تنگ باشد
پشت اسب می ترسد و زود مانده می شود و همچنین اگر سوار از آن زین
بیگانه باشد حرکتهای ناخوش می کند و باعث زحمت اسب می شود
و سوار هر چند سبک باشد بهتر است و عربان درین مضایقه بسیاری
دارند تا بحدی که اگر سواری سبکتر از دیگری باشد بقدر تفاوت
جو در ظرفی کرده بر پشت اسب می بندند و در سایر اوقات خصوصا
وقت ریاضت هر چند لجام و زین و دیگر آلات سنگین بر اسب قرار
دهند گنجایش دارد چه در آن روز محتاج بپوشانیدن چیزی چند
جهت دفع تیر و شمشیر می شود و نیز شمشیری شمشی چند که از طلا

یا از نقره یا امثال آنها بر دوال لجام میزنند که اسب محفوظ باشد و در
تاختن هر چند قدم سر اسب را باهستگی بکشند که باعث تندی می شود
و آنچه از شرایط بعد ازین مذکور می شود کمال مراعات نمایند و عقد کره و بستن
حیله و غریب بخاطر نرسانند که خلاف شرع و عقل و منشاء فتنه و فساد است
و در اخبار چنین بنظر رسیده که میان دو قبیله عده از عربان بتقریب
مکری که در اسب دوانی واقع شده بود چهل سال نایره جنگ و جدال
اشتعال داشت و چندین هزار کس هلاک شدند نعوذ بالله من شرور
انفسنا و سیئات اعمالنا **باب ششم** در ذکر الاغ و استر از جمله مراکب
الاغ است اگر چه بذلت و خواری مشهور است اما در آیه کریمه که قبل ازین شرح
گشت مذکور شده و انبیا سوار می شده اند چنانکه از حضرت عیسی علی
نبینا و علیه السلام شهرت تمام دارد و بدین سبب آن حضرت را راکب الحمار
می گویند **و در کتاب کافی** از امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله الاغی داشت عفیر نام با آن حضرت بسخن آمده
گفت پدرم از جدم که با نوح علیه السلام در کشتی بوده نقل کرده اند که
روزی حضرت نوح علیه السلام دست بر کفلش مالیده گفت از پشت این الاغی
بوجود می آید که سید المرسلین و خاتم النبیین بر او سوار خواهد شد
پس عفیر گفت شکر خدای را که این سعادت مرا روزی شد **و نیز در کتاب**

که میانه باشد ونیز در کتاب مذکور از طرخان نخاس منقولست که گفت
می گذشتم از خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلم در حیره که
موضعیست در حوالی کوفه فرود آمده بود پس پرسید از من ما عملک یعنی
چه چیز است کار تو گفتم نخاسم یعنی دلال حیوانات پس فرمود اصب لی
بغلة فضحاء یعنی پیدا کن از برای من استر ماده فضحا گفتم فدای تو شوم
فضحا کدام است فرمود همناء البطن والافخاد و بیضاء الجحفلة یعنی سیاه
شکم و میان رانها ولبهایش سفید باشد پس گفتم بخدا که باین صفت
استر ندیده ام این بگفتم و از خدمت حضرت مراجعت نمودم داخل خندق
کوفه شدم پسیر را دیدم که استری آب میداد بهمان صفت گفتم از
کیست گفت از خداوند من گفتم میفروشد گفت نمیدانم پس از پی او رفتم
تا بخداوندش رسیدم و استر را خریدم و بخدمت حضرت آوردم گفتم
هذه الصفة التی اردتها یعنی همین است آن صفتها که من میخواستم گفتم
فدای تو شوم دعائی جهة من بکن حضرت فرمود اکثر الله مالک و ولدک
یعنی زیاده کرداند خدای تعالی مال و فرزندان ترا و چنین منقولست
که طرخان گفت در اندک زمانی مال و فرزندان من بیش از همه اهل کوفه شد

باب هفتم در بیان معنی سابقه و الفاظی که در آن مقام مذکور می شود
سابقه در لغت بمعنی پیشی گرفتن است بر یکدیگر و در اصطلاح این

این علم دوانیدن اسبها بقصد آنکه معلوم شود که کدام یک دونده
تراند وسبق بسکون حرف باکرو بستن در شی جایز نیست مگر در
نصل یعنی پیکان وخف یعنی آنچه بجای سم است ومراد سر دست و پای شتر است
وحافر یعنی سم واگر بفتح باشد چنانکه میان فقها مشهور است مراد آن خواهد بود
که دادن و گرفتن مال گرو جایز نیست مگر در این سه موضع و بنابر احتمال
ثانی گرو بستن آنکه داد و ستد مالی در میان باشد در غیر این مواضع نیز
جایز نخواهد بود مگر چیزی چند که حرمتشان از شرع بدلایل دیگر منقولست
مثل نرد و شطرنج و چنین گفته اند که چون آن سه چیز آلت جنگ و جهاد
که عمده ارکان اسلام و اشرف عبادات و گرو بستن در اینها ورزش
شجاعت و توانایی است ازین جهت سنت شده و اگر بقصد قربت قصد
کند اجر و ثواب بر آن مترتب می شود و نصل را شامل تیر و شمشیر و
سایر آلات حرب گرفته اند وخف را اعم از دست و پای شتر و فیل میدانند
وحافر در اسب و استر و الاغ جاری داشته اند و این قسم گرو بستن در دوانیدن
مرغان مثل پرواز کبوتر جایز نمیدانند و همچنین دویدن آدم و رفتن
کشتی در آب و کشتی گرفتن ازین جهت که داخل هیچیک از آن سه قسم
اول نیست و مالی که بدان گرو بسته شود ممکن است که آن مال را جمعی
که اسب می دوانند بدهند یا بعضی از ایشان یا بیگانه مثل آنکه

مذکور از امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که در وقتی که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت فرمود افسار خود را گسیخته تا بر سر چاهی
دوید و خود را در چاه افکنده بمرد **و نیز در کتاب** مذکور از معدن معارف
و حقایق امام جعفر صادق علیه السلام در ترغیب بر داشتن الاغ وارد شده
و بهترین اقسام مصریست و الاغان وحشی اگرچه رنگ و هیئات خوش دارند
امّا قبول تربیت نمی کنند و از ازدواج الاغ با اسب استر حاصل می شود و آن
اگرچه در جنگ چندانی بکار نیاید و سواری آن مناسب نیست مگر وقتی
که اظهار شجاعت و عدم اراده گریز در نظر خصم باشد امّا در قطع مسافتهای
دور صبر و استراحت در سواری آن بیش از سایر مراکب است و دلدل را
بشکل استر نشان داده اند و بهترین اقسام آنست که پدر و مادرش هر یک در
مرتبهٔ خود نجیب باشند و آنچه از کشیدن اسب بر الاغ حاصل می شود اگر
چه رهوار می شود امّا اکثر کوچک و با الاغ شبیه می باشد و از خواص استر
آنست که شباهت بمادرش بیش از پدر رسیده و از این جهت اگر مادرش
اسب باشد بهتر است **و از جمله** خواص آنکه منقطع النسل می باشد **و در**
بعضی روایات از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که از استر نیز
مانند سایر حیوانات نسل حاصل می شد امّا چون در نقل هیمه بجهت آتش
ابرهیم خلیل از سایر چهارپایان جلدتر بود حضرت خلیل نفرین کرد

منقطع

منقطع النسل شد **و بعضی** گفته اند هر نوعی که از ترکیب دو نوع حاصل
شود منقطع النسل خواهد بود پس بهتر آنست که اگر نر باشد خصی کنند
که قوی و خوش خلق می باشد **و امّا آنچه** از اخلاق بد که در اسب مذکور
شد در استر بیشتر یافت می شود از این جهت در ریاضت محتاج بتدبیر
می شود **و بعضی** بدشواری قبول تربیت کنند چندان بر دست و پالکتا
نایند اند و اگر در آن مرتبه سرکش نباشد بعض آنکه چوبی یا ریسمانی یا دستمالی
بر پاهایش بندند فرمان بردار می شود و سرب بر خود دکان فکندن
اگرچه بر خود می ده هوار می گردانند امّا بی راست می گردانند و بهترین رنگها
سیاه یکرنگ و بعد از آن کبود است و آنچه از علامات غره و تحجیل که مذکور
شد در استر پسندیده نیست چنانکه در حدیث قبل از این گذشت و در
احکام هیئات اعضا و دوایر و موافکندن و بر آمدن دندانها و معالجه
امراض همان حکم اسب دارد امّا عمر استر بیشتر می باشد **و در کتاب کافی**
مذکور است که معدن جواهر معالم امام موسی کاظم علیه السلام بر استری
سوار بود یکی از منافقین اعتراض کرد که چه چیز است این چهارپا که از
پی دشمن نمی توان رفت و در جنگ بهیچ کار نیاید آن حضرت فرمود
که طأطأت عن سمو الخیل و تجاوزت قموء العیر و خیر الامور اوسطها یعنی
از بلندی اسب فروتر و از پستی الاغ بلندتر است و بهترین اشیا آن است

۲

که میانه باشد ونیز در کتاب مذکور از طرخان نخاس منقولست که گفت
می گذشتم از خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حیره که
موضعی ست در حوالی کوفه فرود آمده بود پس پرسید از من ما عملك یعنی
چه چیز است کار تو گفتم نخاسم یعنی دلال حیوانات پس فرمود اصب لی
بغلة فضحاء یعنی پیدا کن از برای من استر ماده فضحا گفتم فدای تو شوم
فضحا کدام است فرمود دهماء البطن والافخاذ وبیضاء الجحفلة یعنی سیاه
شکم ومیان رانها ولبهایش سفید باشد پس گفتم بخدا که این صفت
استر ندیده ام این بگفتم واز خدمت حضرت مراجعت نمودم داخل خندق
کوفه شدم پسری را دیدم که استری از آب میآورد بهمان صفت گفتم از
کیست گفت از خداوند من گفتم میفروشد گفت نمیدانم پس از پی او رفتم
تا بخداوندش رسیدم واستر را خریدم وبخدمت حضرت آوردم گفتم
هذه الصفة التی اردتها یعنی همین است آن صفتها که من میخواستم گفتم
فدای تو شوم دعائی جهت من بکن حضرت فرمود اکثر الله مالك وولدك
یعنی زیاده کرداند خدای تعالی مال وفرزندان ترا وچنین منقولست
که طرخان گفت در اندك زمانی مال وفرزندان من بیش از همه اهل کوفه شد

باب هفتم در بیان معنی سابقه والفاظی که در آن مقام مذکور می شود
سابقه در لغت بمعنی پیشی گرفتن است بر یکدیگر ودر اصطلاح این

این علم دوانیدن اسبها بقصد آنکه معلوم شود که کدام یك دونده
تر اند وسبق بسکون حرف با گرو بستن در شئ جایز نیست مگر در
نصل یعنی پیکان وخف یعنی آنچه بجای سم است ومراد شتر است وپا
وحافر یعنی سم واگر بفتح باشد چنانکه میان فقها مشهور است مراد آن خواهد بود
که دادن وگرفتن مال گرو جایز نیست مگر در این سه موضع وبنابر احتمال
ثانی گرو بجز آنکه داد وستد مالی در میان باشد در غیر این مواضع نیز
جایز نخواهد بود مگر چیزی چند که حرمتشان از شرع بدلایل دیگر منقول است
مثل نرد وشطرنج وچنین گفته اند که چون آن سه چیز آلت جنگ وجهاد
که عمده ارکان اسلام واشرف عبادات است وگرو بستن در اینها ورزش
شجاعت وتوانائی است ازین جهت سنت شده واگر بقصد قربت قصد
کند اجر وثواب بر آن مترتب می شود ونصل را شامل تیر وشمشیر و
سایر آلات حرب گرفته اند وخف را اعم از دست وپای شتر وفیل میدانند
وحافر در اسب واستر والاغ جاری داشته اند واین قسم گرو بستن را در
مرغان مثل پرواز کبوتر جایز نمیدانند وهمچنین دویدن آدم ورفتن
کشتی در آب وکشتی گرفتن ازین جهت که داخل هیچیك از آن سه قسم
اول نیست ومالی که بدان گرو بسته شود ممکن است که آن مال را تمام
که اسب می دوانند بدهند یا بعضی از ایشان یا بیگانه مثل آنکه

پنج کس باشند هر یک هزار دینار بدهند یا پنج هزار دینار را یک کس یا
دو کس از ایشان با شخصی که در اسب دوانیدن رفیق نباشد بدهند
و این هر سه قسم بحسب شرع مستحسن است و بگمان سنیان بی ایمان گرو
بستن وجود محلل ضرور است و مراد از محلل شخصی است که با آن جماعت
رفیق شده بشرط آنکه اگر اسب او بگذرد مال گرو را بگیرد و اگر نگذرد
چیزی ندهد و چون گرو را بی او حلال نمیدانند او را محلل یعنی حلال
کننده میگویند و باعتقاد اکثر علمای شیعه بی او نیز گرو جایز است
پس هر گاه کسی گرو بسته باشند و هر یک مبلغی حاضر نموده یا بر ذمه خود
قرار داده و محللی رفیق خود کرده باشند اگر همه یکمرتبه برسند
یا آن دو کس همراه رسند و محلل پس ماند درین صورت هر یک مال خود را
متصرف می شوند و محلل بی نصیب است و اگر محلل همراه یکی از آن دو کس
پیشتر برسند ربع مجموع محلل را و سه ربع دیگر از رفیق اوست و اگر یکی
از آن سه کس زودتر برسد مجموع مال از اوست و در لغت عرب هر یک
از اسبان را باعتبار پیش رفتن و پس ماندن نامی تعین نموده اول را
مجلی می گویند یعنی ظاهر کننده ازین جهت که توانایی خود یا وقوف سوار را
هویدا و آشکار گردانیده دوم را مصلی ازین جهت که صلا در لغت ایشان
بمعنی میان پشت یا بلندیهای آخر کفل است یعنی دو بلندی که بر

جانب راست و چپ دم می باشد و چون سر اسب دوم اکثر اوقات
با یکی از عضوها از مجلی برابر می باشد آنرا مصلی می گویند ازین جهة
که در رکوع و سجود این عضوها را حرکت میدهد و همچنین سیم
و چهارم را تا دهم مرتبه اسمها معین کرده اند و در بعضی کتب دوازده
مرتبه منقولست و چون اختلاف بسیاری در اسامی مراتب بعد ازین
شده و فایده چندانی بر دیگران مترتب نمی شود ازین جهت مذکور
نشد و اعتبار پیش رفتن و پس ماندن از دوش اسب باید کرد نه از
گردن و گوش پس اگر اسبی گردنش و گوشهایش از دیگران پیشتر رفته
باشد اعتبار نکنند و از دوش حکم کنند **باب هشتم** در شرایط
سابقه چون بمقتضای آنچه سابقا مذکور شد سابقه عقدیست
از عقود شرعیه و باعث انتقال مال از شخصی بدیگری می شود
مانند بیع و اجاره و سایر عقود شرعیه و موقوفست بشرطی چند
و آنچه از کتب فقهی معلوم می شود و اکثر فقها بر آن اتفاق دارند دوازده
چیز است که اگر دیگری از آنها خالی باشد گرو را باطل میدانند **اول**
آنکه مسافت معین شود یعنی تا موضعی که اسب میدوانند معلوم باشد
و قیاس تقدم و تأخر از آخر مسافت باید گرفت پس اگر در اثنای راه
یکی از اسبان پیش افتد یا پس ماند اعتبار ندارد و بعضی گفته اند

مجموع سواران باید برابر بایستند و بعد از آن شروع در دوانیدن
کنند اما اکثر فقها را اعتقاد اینست که ایستادن بعضی پیش و بعضی
پس موقوف برضای ایشانست و بحسب شرع ضرور نیست **دویم**
آنکه مسافت بمرتبه باشد که چهارپایان قطع آن بآسانی نمایند
نه آنکه اکثر مردم حکم بضایع شدن اسبها دران مسافت کنند و عربان
در زمین هموار اکثر اوقات زیاده از صد تیر پرتاب مقرر نمیکرده اند
که پنجاه هزار گز بذراع شرعی بوده باشد **سیم** آنکه چهارپایان مشخص
و معلوم باشند باین طریق که بیکان دیده شود یا بنام یا
صفتی که احتمال دیگر نداشته باشد مذکور گردد **چهارم** آنکه احتمال
پیش رفتن در هر یک از چهارپایان باشد و چنان نباشد که زیادتی
بعضی از آنها پیش از دویدن ظاهر و هویدا باشد **پنجم** آنکه همه از یک
جنس یعنی همه اسب یا مجموع همه استر باشند و از فقها دراین شرط
انقدر اهتمام دارند که دوانیدن اسب عربی را با یابو جایز نمیداشتند
اما بعضی گفته اند اگر احتمال پیشی در هر یک باشد از یک جنس
بودن نیز لازم نیست و بنابرین مذهب ثالث دوانیدن اسب
با الاغ و شتر با فیل جایز خواهد بود **ششم** آنکه شخصی بر آن چهارپا
یان سوار باشد پس اگر وانکه کسی سوار نباشد بدوانند گرو

باطلست **هفتم** آنکه سواران یکبار شروع در دوانیدن کنند و هیچ
یک پیش از دیگری ندوانند و هیچیک پیش از دیگری ندوانند
هشتم آنکه بشجاعت عاقل باشند پس اگر دیوانه یا سفیه گرو بندند
باطل خواهد بود **نهم** آنکه جمعی باشند که ورزش جهاد و شجاعت
از ایشان پسندیده است پس اگر زنان گرو بندند جایز نیست **دهم**
آنکه جمع مشخص مالی که بدان گرو بسته میشود خواه جنس و خواه نقد
معلوم باشد و در قابل نزاع نتوان بود **یازدهم** آنکه گرو را بطریقی
بندند که در پیش رفتن امید نفعی باشد پس اگر مال را بجهت بیگانه
قرار دهند باطل خواهد بود و همچنین اگر کل آن وجه را یا حصه بیشتر
از آن را بجهت کسی که از همه عقب تر باشد مقرر کنند اما اگر حصه کمتر
بجهت او مقرر شود جایز است **دوازدهم** آنکه گرو مشتمل بر شرط فاسد
نباشد مثل آنکه بگوید اگر ببازم فلان مبلغ بدهم و دیگر هرگز اسب
سوار نشوم یا اسب خود را بکشم و این قسم التزامها که بحسب شرع معقول
نیست و چون شرایط گرو بستن در اسب دوانی معلوم شد بدانکه
تیراندازی نیز موقوف بتعیین وجه و قدر مسافت و نشانه و آماج
و تیر و کمان و عدد انداختن و زدن و روش خوردن تیر بر نشانه
یعنی شکستن یا خراشیدن و زدن بر وسط یا بر کنار و گذشتن

تیر با اماج یا قرار گرفتن در آن و بالجمله عقد گرو بعنوانی باید که خصوصیات
آن معلوم باشد و قابل نزاع نتواند بود که وسیله منازعه شدن در هیچ
باب پسندیده نیست و چون تیراندازی از موضوع این علم بیرون است
بهمین چند کلمه اکتفا شد و تفصیل آن پرداخته نگشت **باب نهم**
در ذکر شتر و فیل از غرایب مراکب شتر است چنانکه در قرآن مجید
وارد شده که اَفَلا یَنظُرُونَ اِلَی الاِبِلِ کَیفَ خُلِقَت یعنی آیا نظر نمی
کنند بسوی شتر که چگونه مخلوق گشته و این اشاره است بر بسیاری
از امور غریبه که هر یک از جمله نعمتهای بی منتهای الهی است **از آنجمله**
با کمال توانایی نهایت اطاعت و فرمان برداری و صبر بر گرسنگی و تشنگی
چنانچه از عرب‌ها منقولست که بلغ ظماه عشرا یعنی تشنگی شتر تا ده روز
میرسد و نیز پیمودن بیابانها که آب و علف بعید دکاری آن متعین است
و بهترین رنگها سرخست امّا در حدیث آمده که شتران سرخ کوتاه عمر
و شتر سیاه که روی او مکروه و بد هیات باشد عمرش دراز باشد
و ارباب این فن شتر را تا صد سال نقل کرده اند و در فکندن و بر
آوردن دندانها همان ترتیب که در اسب مذکور شد منظور باید داشت
امّا اگر مادرش جوان باشد یکساله تاخیر می شود چنانکه در سال
ششم مجموع افتاده عوض بر آید و در سال هشتم یا نهم دو دندان

دیگر بر می آید و تمام دندانها در طرف زیرین می باشد و همچنان فیل
و حیوانات سم شکافته در بالا دندانها نمی دارند و شتر چون اسب
بر دو قسم است عربی و ترکی و از دو ترکیب قسمی دیگر یافت میشود که
امروز در ولایت ایران متعارفست و این قسم در کشیدن بارهای سنگین
کمال توانایی و قدرت دارند اما رفتارش بجلدی شتر عربی نیست
و در هوای گرم زود عاجز می شود و اکثری چون استر منقطع النسل می باشد
و اگر نسلی بهم رسد بدخلق و بی فایده خواهد بود **و از جمله** مراکب
فیل است که با کمال قوت و تنومندی بر اندک فرصتی تربیت می پذیرد
و فرمانبردار میگردد **چنانچه** در طریق صید کردن نقل کرده اند
که گودالی بر سر راهش کنده خس پوش می کنند و چون در آنجا افتد
و یکدو روز گرسنگی و تشنگی غالب گردد شخصی می آید با چوب و سنگ
انواع رنج و آزار می رسانند و مقارن آن دیگری می آید و آن شخص را
از وی دور می گرداند و اظهار مهربانی می کند و آب و علف می دهد دو روز
دیگر باز بعد از رنج و آزار همین شخص دویم ظاهر می شود و اظهار همان
مهربانیها می کند و چون مکرر این معنی متحقق شود با آن شخص الفت
میگیرد و در همان حرکت و سکون پیرو او میگردد و باندک اشاره ادراک
مطلب می نماید و این دو قسمت است حبشی و هندی قسم اول در سر دو زیادتی

مانند انکشت دارند وقسم ثانی یکی وهردو توانایی دارند خصوص اول
نهایت قدرت دارد اما اکر آفتی بخرطوم رسد زود عاجز می شوند و
ازین جهت در جنک چندان نفعی ندارد وکاه باشد که مضرتی عظیم
رساند چه اکر از لشکر دشمن زخمی بخرطومش رسد همان لحظه باز می
کردد بنا که متوجه قلب لشکر خود کردیده تمام سپاه را پریشان سازد
ودر تفاسیر واحادیث چنین مذکور است که در سال تولد حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وآله پادشاه حبشه لشکری انبوه کرده
متوجه کعبه معظمه کردید وفیلی تنومند که نامش محمود بود بقصد
خرابی اهل خانه کعبه با آن لشکر داشت چون بحوالی مکه رسیدند شتران
عبد المطلب را در چراکاه دیدند بغارت بردند این خبر بعبد المطلب
رسید متوجه آن لشکر شد ایشان او را با کمال تعظیم وتوقیر بمجلس سالار
خود آوردند وسؤال کردند که چه مطلب آمدی کفت بجهت شتران
سالار ایشان در تعجب شده کفت من بقصد خرابی خانه که اهل
مکه می پرستند آمدم وتو سالار وسرکرده ایشانی اکر التماس خراب
نکردن خانه کعبه میکردی قبول میکردم شتران چه باشد که از من
میطلبی عبد المطلب کفت من خداوند شترانم وخانه کعبه خداوندی
دارد که حافظ اوست این بکفت وشتران را کرفته مراجعت نمود ودر اثنای

راه بفیل رسید او را آواز داد وکفت ای محمود میدانی که ترا بچه
کار آورده اند فیل با سر خود اشاره کرد که نمیدانم کفت ترا آورده اند
که خانه خدای خود را خراب کنی آیا خواهی کرد فیل اشاره کرد که نخواهم
کرد پس روز دیکر که آن لشکر متوجه شدند چون بمحل حرم رسیدند
فیل بایستاد هر چند تلاش کردند پیشتر نرفت ناچار او را کذاشته
تمامی متوجه شهر شدند وچون نزدیک رسیدند سپاه الهی در صورت
مرغان هوایی ظاهر وهویدا شدند وهر یک در منقار کلوخی داشتند
مرکب از سنک وکل از دانه عدس بزرکتر نبود وچون برابر سرهای آن
جماعت رسیدند آن کلوخها را بر سرهای ایشان زدند چنانکه از میان
پاهاشان بیرون رفت ودر یک لحظه تمام آن لشکر باین طریق کشته شدند
مکر یکی که کریخته خبر بحبشه برد چون این حکایت بانجام رسید یکی
از آن مرغان پیدا شد باهل ان ولایت خود نمود که آن مرغان باین
شکل بودند ودر اثنای این سخن ریزه کلوخی بر آن شخص خورد او را
نیز روانه جهنم نمود ودر حدیث آمده که بر هر سنک ریزه نام آن کشته
شده نقش بود اشاره باین واقعه است آنچه در قران مجید خطاب
بحضرت رسالت صلی الله علیه وآله وارد شده که اَلَمْ تَرَ کَیْفَ فَعَلَ
رَبُّکَ بِاَصْحَابِ الْفِیلِ مرحله ثالثه در معالجات امراض وآن نیز بر فرنا

مشتمل است **باب اوّل** در امراض سر و چشم اما ناخنه پرده سفیدیست
بر اطراف چشم که بسبب هوا زدگی بر روی حدقه می آید و می پوشاند
و چون از گوشه چشم ظاهر شود قبل از آنکه بحدقه رسد علاج آن باید
کرد باین طریق که اسب را در زمین نرم بخوابانند و سوزن در
زیر آن پرده کرده با ابریشم یا موی بلند سازند و با تیغ می برند و آن
موضع را بروغن چرب کنند و دستمال بر چشم بندند که یکدو روز
از هوا محفوظ باشد و بعضی بعد از بریدن نمک کوفته می پاشند علاج
دیگر که محتاج بریدن نیست زعفران و مشک و سنبل و صبر و نیل
و انزروت از هر یک یکدانگ پوست هلیله زرد دو دانگ مجموع را
نرم صلایه کرده با عسل صاف معجون سازند و مکرر با پر یا میل در چشم
کشند و این معالجه آب سیاه و سفید را زایل می گرداند **واگر**
ناخنه سرخ رنگ باشد یکدو گزدم را خشک کرده بسایند و چون
سرمه در چشم کشند **واگر** سبب سرخی چشم افتادن یا خوردن بر جائی
باشد بعد از خون گرفتن آرد جو و تخم مرغ را هم کنند و بر چشم بندند
واگر علت آشفتگی چشم از گرمی هوا هویدا باشد پوست هلیله زرد
و کف دریا و زردچوبه و نبات سفید مساوی یکدیگر کوفته و بیخته
در چشم کشند **واما علاج** لکه سفیدی آنست که استخوان سر آدمی را

بسایند و سرمه وار در چشم کشند **علاج دیگر** موی سر آدمی را در کوزه
سفالین کرده سر کوزه را محکم بگیرند و یک شبانه روز در تنور گرم
گذارند تا بسوزد آنگاه چون سرمه در چشم کشند **علاج دیگر** چون
بوانابیر چینی از هر یک یکدرم کافور و فلفل از هر یک یکدانگ صلایه
کرده در چشم کشند **علاج دیگر** پوست تخم شترمرغ و پوست تخم مرغابی
از هر یک یکمثقال استخوان گودزان خرگوش و صدف سوخته و کف
دریا از هر یک یکدرم مشک و کافور از هر یک نیم درم سائیده در چشم
کشند **علاج دیگر** سیر خرچنگ را آب کنند تا با عسل آمیخته در چشم
کشند **علاج دیگر** صبر و زعفران و کف دریا همه مساوی صلایه کرده
فتیله از پنبه بعسل آلوده کنند و داروها را بر آن فتیله پاشیده در چشم
کشند **و در معالجه** جراحت و آب سیاه پوست جو بریان را بروغن
گاو برشته کنند و بر خرقه مالیده بر چشم اسب بندند پنج روز یکبار بندند
و بعد از آن زنجبیل و نبات و فانید از هر یک نیم مثقال با یک
دانگ زعفران و دو جو مشک معجون ساخته پنج روز دیگر بندند و در این
ایام گوش اسب را بیرون و اندرون بروغن گاو چرب کنند و اسب را
در میان آب روان داشتن آب سیاه را نافعست **و در معالجه** شب
کوری خوناب جگر گوسفند و خون کبوتر و روغن کنجد با هم آمیخته

در حوالی چشم بمالند و چند قطره در چشم چکانند **واما امراض سر**
چند گونه است **اول** آنکه خلط فاسد در دماغ بهم رسد علامتش
آنست که بدن خشک شود و بهم کشد و بآب خوردن چندانی رغبت
نکند **علاج دیگر** زعفران و نوشادر از هر یک دو درم کوفته با پنجدرم
شکر معجون سازند و چهار روز بخوردش دهند و خربق سیاه و تنبا
و نمک پارسی از هر یک دو درم کوفته با پنجدرم شکر معجون سازند
و چهار روز بخوردش دهند و ادویه مذکوره را اصلاح کرده میان تن
کنند و در بینی اسب بدمند و سرش را بالا کنند تا اثر داروها
بمغز سر رسیده آب در چشمش ظاهر شود بعد از سه روز زرده تخم
مرغ با روغن بگلویش بریزند و اگر در سر خلط سودائی دارد علامتش
آنست که چون تازه آدم و سواهی سر می جنباند و چشم تیره و تاریک بشود
علاج آنکه شاه تره و زره چوبه و شکر سفید از هر یک ده درم سپند
و جاوشیر از هر یک پنجدرم زعفران و قرنفل از هر یک دو درم مجموع را در
ده رطل آب بجوشانند تا نصف آن بماند پس سه قسم نموده هر روز
قسمی بگلویش بریزند **علاج دیگر** هفت روز هر روز چهار رطل شیر با
یک رطل شکر آمیخته بدهند و اگر بحد دیوانگی رسیده بیهوده لگد
زند و دندان گیرد از هر دو شقیقه خون بگیرند و سر خرس را در

شراب کهنه جوشانیده حقنه کنند و پی بز کوهی را با گلاب و کافور و بول
الاغ آمیخته بگلوی اسب بریزند و تمر هندی و پوست هلیله سیاه را در
آب جوشانیده حقنه کردن نیز نافع است و اگر پیوسته حرکت از بینی آید و در
رفتار دست و پا را بر زمین کشد قسط سفید و لبان را در روغن جوشانیده
قدری بگوش و دماغ بریزند و تتمه بسر و سایر اعضا بمالند و اگر باجات
سابق چشم و دم داشته باشد برگ نارنج و سرکه و روغن و حنظل از هر یک
یک رطل با قدری سیر و پشکل گوسفند بجوشانند و بر تمام بدن بمالند
و دو طرف شانه را بشکل صلیب داغ کنند و اگر خون از بینی آید پنج درم زاغ
محکم ببایدبست و در زکام بهترین معالجات آنست که دو چوب گز بدماغ
رسانند و روغن گاو در بینی بچکانند و زرده تخم مرغ با روغن آمیخته
بگلو بریزند و اگر هوا گرم باشد بنفشه و کافور و زعفران نیز داخل کنند
و گاهی آب یا هوای سرد بعد از حرکت باعث آن می شود که بر دو طرف لب
زیر سوراخهای بینی دو بر آمدگی مانند استخوان بهم میرسد و نفس
تند میزند و میخوابد و اگر زود علاج نکنند هلاک می شود علاجش آنست
که آن دو موضع را شکافته آن دو بر آمدگیها را بیرون آرند و پر نمک
کنند **باب دهم** در معالجه امراض حلق و سینه **اما جذام** علامتش آنست
که زبان سیاه شود و چشمها بگودی افتد و آب از چشم آید **علاج آنکه**

ده دانه سیر را در سی درم روغن جوشانیده بحلقش ریزند و آب وجو
کمتر از عادت بدهند و اگر زبان سرخ و اماسیده باشد موی زبانش
بیرون کرده و حلبه با زرده تخم بدهند **واما سرفه** اگر باعثش هوا
زدگی باشد شبها زیاده میشود و آب از بینی می آید **علاج** هفت عدد
تخم مرغ را در سرکه تند بگذارند یکشبانه روز تا پوست آن بسیار
نرم و نازک شود پس در وقت گرسنگی یکان یکان را بگلوی اسب
افکنند و چون تخفیف یابد قدری موی زبانش بیرون کنند وبار ازبانه
وعسل و روغن شیر پخته معجون ساخته بدهند و این علاج اکثر اقسام
سرفه را نفع دارد و اگر سبب سرفه حرارت باشد در روز هوای گرم
می شود **علاج** سه رطل شیر و یک رطل شکر و سه درم کتیرا با یکدیگر
ممزوج ساخته بگلویش ریزند و سرفه کهنه را شراب و روغن گاو ممزوج
نموده نیم گرم کرده بگلویش ریزند و اگر علت سرفه آن باشد که چیزی
مانند پر یا غیر آن در علف بوده بگلویش چسبیده **علامتش** آنست که
پی در پی سرفه می کند علاج آنکه دهان اسب را گشوده و ملاحظه کنند
اگر ممکن باشد بیرون آورند والا چند روز برگ نی و علف تازه بدهند
که نافعست و گاه باشد که هوازدگی باعث سرفه نشود **اما اندرون گلو**
اگر ورم کند چون خناق و گرفتگی در سینه بهم رسد که قدرت بر

شیهه نداشته باشد و این مرض را سقاوه گویند اگر بزودی
علاج نکنند هلاک شود و اکثر در تابستان گرم سیری که بلاد سرد
سیری می آورند بسبب آب یا هوای سرد در وقت عرق حادث می شود
علاج آنکه حوالی سینه را چرب کنند تا ماده میل به بیرون کند
و چون نرم شود نیشتر زنند تا هر چرکی که داشته باشد دفع شود
پس داغ کرده مرهمکی و نمک کوفته بر کنند و قسمی دیگر از هوازدگی
می باشد که باعث خشکی و گرفتگی در گردن و گوش و سینه می شود
و سر بزمین نمی رسد و چشم بر هم نتوان زد گوش و چشم بسوی دم
مایل دارد و این قسم را قیصر گویند **علاج آنکه** سرهای گوش را چهار
داغ کوچک کنند و بعضی پشت گوش و سر دوش و میان پشت و سر
استخوان را با آهن گرم می ترسانند و در خانه گرم و تاریک می باید بست
و سیر را در روغن جوشانیده بتمام سر و بدن بمالند و نمک هندی
و حلبه و زیره کرمانی و کافور از هر یک دو دانگ و هلیله سیاه
پنج درم کوفته با موم گداخته بیامیزند و بخوردش دهند و چند
روز بعوض علف نخود دلک را بینه کرده بر روی زمین ریزند تا
گردن را بلند کرده بخورند و گاه باشد که در وقت عرق آب دهند
و باعث گرفتگی سینه شود چنانکه چشم و گوش بحال خود باقی باشند

اما چون بینی او را بگیرند و بعد از لحظه رها کنند نفس تند زنند
و پرهای بینی بلرزد و اعضا خشک شده گردیدن بجانب راست
و چپ دشوار باشد علاج دو رگ میان دو رانست بگشایند و نیز
دو رگ میان دو دست از بالای زانوست بگشایند و از چهار رگ
مقدار دو رطل خون بگیرند و پشکل گوسفند در آب حل کرده
بجوشانند و بتمام اعضا بمالند و چهار رطل پیاز را کوفته قدری
آب بر آن بپاشند پس بیفشرند و شیرهٔ آنرا بحلقش ریزند و جو نصف
عادت بدهند و اگر این حالت از جو خوردن بسیار یا بیوقت بهم
رسد علامتش آنست که سست و سنگین شود و اگر حرکت فرمایند
پاپی سکندری خورد و بی اختیار بر زمین افتد و آب از چشمش آید
علاج دو رگ که در سینه است بگشایند و دو رطل خون بگیرند
و چهار رطل شیرهٔ پیاز را با یک رطل روغن آمیخته بحلقش ریزند
و آب سرد بر تمام بدن بپاشند و چند روز از جو باز گرفته علف
سبز بدهند و اگر درین حالت چنان باشد که هر چهار دست و پای
خم شود و بتحت سر سم را بر زمین رساند و قدرت بر حرکت
نداشته باشد و در سرگین نکندن ناله کند و این بدترین امراض است
علاجش آنست که پرهای بینی را سوراخ کنند تا چند قطره خون آید

و بعد از آن سمهای چهار دست و پا را بتراشند تا حدی که خون ظاهر
شود و چند عدد آجر را گرم کرده شیر تازه و سرکه کهنه بر آن آجرها
بریزند و در خرقه پیچیده بر بدن اسب گذارند و شیر و سرکه بر سینه
که باتش گرم شده بپاشند و اسب را چدار کرده بر آن زمین بدارند
تا بخار بمیان سم رود و باعث میل ماده بدست و پا شود و این
عمل را مکرر بکنند تا سه روز و بعد از آن از دو رگ که بالای سم دست است
یک رطل خون بگیرند پس سمها را بمیان خاکستر گرم گذارند تا خون
بایستد آنگاه زاج و مازو با قطران آمیخته نیم گرم بر سمها ببندند
و هر روز آن را تازه کنند تا وقتی که حرکت منقطع شود آنمدت بعوض
جو علف تازه بدهند باب سیم در معالجهٔ قولنج و سایر بادها
اکثر امراض که ازین مقوله باشد از خشکی طبیعت و پیچیدگی روده
حادث می شود یا اگر خوردن خاک باعث باشد علامتش آنست که
بسیار بخوابد و غلطد و نفس تند زند و ناله کند علاج آنکه نوارهٔ
برگردن و کمر افکنند و ساعت بساعت تنگ بکشند که نفس بدشواری
زنند و پیوسته حرکت دهند و خار بزیر دم و شکم زنند تا بجهد
و لگد اندازند تا بوسیلهٔ عرق آن باد دفع شود و مقعد را چرب کرده
پیاز یا سیر یا صابون یا چیزی دیگر که تندی داشته باشد و

بعد از آن نی یا چوب سوراخ کرده در مقعدش گذارند که اگر نفخی
کرده باشد زایل گردد و اگر آن خشکی باعث حبس سرگین شده باشد
دست چرب باند درون مقعد کرده بیرون آورند و اگر میسر نشود
آب رازیانه و شیر و عسل نیم گرم بحلقش ریزند و یا شراب و روغن
و عسل نیم گرم حقنه کنند و شکم را بروغن و زهرهٔ گاو چرب سازند
و دو مثقال تخم هلیون را صلایه کرده در سوراخ بینی یا نی بدمند
و اگر باب گرم حقنه کنند نیز نافع است علاج دیگر نیم رطل هلیله
زرد را با نصف آن مویز و قدری پنج مهلت در ده رطل آب جوشانند
صاف نموده بخوردش دهند یا حقنه کنند و اگر با علامات سابق
شکم بر آمده باشد و پیوسته نظر بپهلوهای خود کند سه رطل شراب
کهنه و یک رطل پیه گوسفند و دو رطل آرد جو و یک مثقال حلتیت
در پنج رطل آب جوشانیده و صاف نموده حقنه کنند و نیم مثقال
زهرهٔ گاو را در یکرطل آب کشنیز حل کرده بحلقش ریزند و یکرور علف
علاج دیگر مویز را از بیرون کرده و بادیان و سپندان مجموع را با
عسل کوفته معجون نمایند و بخوردش دهند و اگر پیه خوک بچه نیز
داخل کنند نفع دارد و اگر باین علامات خود بخود بی آنکه حرکت
دهند تمام بدن عرق باشد دو رطل بول آدمی و یکرطل آب کاهو

ونیم رطل آب خیار مجموع را در ظرفی کرده یک رطل پیاز در آن افکنند
و تخم رازیانه و حلتیت از هر یک دو مثقال اضافه نمایند آنگاه
بقوام آورند و صاف نموده بحلقش ریزند و بعد از ساعتی دو دلک
کرده میان پاهای اسب است بکشایند و با نمک و آب نیم گرم حقنه
کنند و دست و پا و زیر شکم را چرب کنند و اگر با علامات قولنج از چشم
و بینی آب و بلغم آید و بر زبان اثر ورم باشد نخ هر دو گوش را داغ
کوچک بکنند و رگ زیر زبان را با نیشتر بکشایند و نیم رطل حبة
الخضرا کوفته با یک رطل روغن آمیخته بحلقش ریزند علاج دیگر
بادیان رومی و شکر سرخ را صلایه کرده با روغن کنجد آمیخته بخوردش
دهند و گاهی مر قولنج از هواهای بسیار سرد بهم میرسد علامتش
آنست که گشادن دهن بسیار می شود و موهای بدن راست می ایستد
و آب از چشم می آید علاج آنکه بیست مثقال قسط سفید را با سیر
را نیز کوفته در روغن زیت بجوشانند و بر تمام بدن بمالند
و اگر سبب قولنج حبس البول باشد علامتش آنست که هر دو پا را می
کشاید بهیاتی که در بول کردن متعارف است و بسیار عرق می کند
و می افتد و میخیزد علاج میلی را بنمک خالص آلوده نمایند و بسوراخ
ذکر بدوانند و دست را گل آلود کرده لحظه لحظه از سر دوش تا کفل

بنالند و اگر ناودان چنین شود دست را چرب کرده بنمك و مشك
آلوده سازند و باندرون فرجش کنند و در اسب نر نیز دست چرب
باندرون مقعد کردن نفع دارد چه اگر مثانه از وضع خود گردیده باشد
درست می شود و اگر بول اسب قطره قطره آید بجای آب شیر و روغن
بدهند و در اکثر این امراض از آب و جو پرهیز فرمایند و بعد از تشنگی
و گرسنگی تمام آب نیم بدهند و جو کمتر از عادت و بهتر آنست که نصف
قدر عادت گندم را جوشانیده بعوض جو بدهند و هر روز قدری
ازان کم کرده و مثل آن جو بیفزایند تا وقتی که بقدر عادت رسد و بهترین
معالجات در عموم امراض خصوص دردهای باطنی آنست که بدعا و توسل
شوند چنانکه شیخ جلیل القدر ابو القاسم علی بن طاوس علوی قدس
الله روحه در کتاب امان الاخطار نقل کرده که شخصی این دعا را بر اسب
مرده خواند بفضل الهی آن اسب باز زنده شد دعا اینست اقسمت
علیك ایتها العلة بعزة عزة الله و بعظمة عظمة الله و بجلال جلال الله
و بقدرة قدرة الله و بسلطان سلطان الله و بلا اله الا الله و بما جری
به القلم من عند الله و بلا حول و لا قوة الا بالله الا انصرفت

باب چهارم

در معالجه سایر امراض باطنی اگر زحمتی بیش رسیده باشد علامتش
آنست که در سینه چنان گرفتگی بهم رسد که چون از آخور باز کنند راه

رفتن دشوار باشد و دست و پای بهم بر آید و چون چند قدم براند
آن حالت برطرف شود اما بلنگد علاج آنکه خون بگیرند و نمك بگوشت
خوك پاشیده بر آتش نهند تا جوش آورد آنگاه بسینه اسب بمالند
و در آب عمیق افکنند تا شنا کند و آفتاب کردن علامتش آنست که
سر فرو افکند و تمام اعضا سست گردد و چشم را خوابیده دارد و دست
و پا در رفتن مضطرب باشد و بینی گاهی سرد و گاهی گرم شود و علف
کمتر خورد علاج آنکه نعل از چهار دست و پا گرفته نفط و نمك بمالند
و خون بگیرند و یك روز آب ندهند آنگاه چهار رطل مویز و پنج
عدد خیار و نیم رطل کشنیز و نیم رطل شاه تره را در ده رطل آب بجوشانند
تا بدو رطل آید پس صاف نموده بحلقش بریزند و اگر خشکی بر اسب غالب
گردد علامتش آنست که باریك و نزار شود و بینی خشك شود علاج
یك شب خورش باز گیرند پس روغن گاو و روغن کنجد از هر یك نیم
رطل بگلویش ریزند و موی سر بز را سوخته بسایند و با بد خمیر کرده
بخوردش دهند و چند روز علف تازه بدهند و اگر بی علتی اشتهای
اسب کم شود چنانچه علف نخورد یا هر روز از قدر عادت چیزی کم
کند دود کاغذ بدماغش رسانند و روغن بگلویش ریزند و پیه
خروس و شراب کهنه حقنه کنند و شکر سرخ و زنجبیل از هر یك

سه مثقال حلتیت یك مثقال هلیلهٔ زرد و سپندان سرخ و زیرهٔ
کرمانی و نانخواه و سقز از هر یك دو مثقال مجموع را کوفته با شراب
جوشانیده صاف نموده بحلقش ریزند و این را سه روز بکار برند
و اگر اسبی کرم در شکم داشته باشد علامتش آنست که پوست بر بدنش
خشك و موها راست شود و کردن نالد و علف بسیار خورد اما فربهی بدنش
آن ظاهر نشود علاج آن بود که یك رطل خرما و یك مثقال صبر را در شراب
جوشانیده و صاف نموده نیم رطل روغن اضافه نمایند و بگلویش
ریزند و یکرطل هلیله و نیم رطل سپندان با جو یا کندم در شراب
جوشیده باشد سه روز بدهند علاج دیگر یك رطل مویز سیاه
را دانه بیرون آورند و یکرطل حلبه را با آب کرم شسته خشك کنند
و زیرهٔ کرمانی و بادیان و کشنیز خشك و نانخواه و خردل سیاه از
هر یك پنج مثقال مجموع را کوفته با دو رطل آرد جو خمیر کرده بخوردش
دهند و در وقت تشنگی آبی که کلّهٔ کوسفند در آن پخته و مهیا شده
باشد سرد کرده بحلقش ریزند و از هوای بسیار کرم مزاج ضعیف
شده باشد آرد جو ریوند چینی را با دوغ بیامیزند و بر آن حقنه
کنند و قدری کافور در کلاب حل کرده بدماغش زنند و سه روز
پیاپی هر روز یکمثقال ریوند در آب حل کرده بگلوی اسب ریختن

تسکین حرارت می کند اما اگر ریوند خراسانی باشد دو مثقال
باید داد و ریوند ازین زیاده باسب نمی توان داد و اسبی که کرّه
یا پیر باشد اصلا نباید داد که باعث افلیج می شود و این از غرایب مسائل
طبی است که ریوند در مزاج انسان باعث حرارت و در مزاج اسب
علّت برودت است و اگر سردی هوا باعث ناتوانی شده باشد
در جای کرم ببندند و یك دو روز عسل نیم کرم کرده با آب رازیانه
بحلقش ریزند و جو برشته بدهند یا علف سبز علاج دیگر
یك دست اسفناج در روغن جوشانیده صاف نموده بحلقش ریزند
و خربق سفید و نوشادر از هر یك دو مثقال با پنج مثقال شکر معجون
کرده هفت حصه کنند و هر روز قسمی بخوردش دهند و اگر باعث
ضعیف بودن دندان زیاد یا بلندی بعضی از دندانها باشد که بدان
سبب علف و جو را خوب نخاید و هضم نشده از معده کذرد علاج
وی آنست که دندانها را بشکنند و بعد از شکستن روغن زرد
بمالند و چند روز از آب سرد احتراز نمایند و اگر اسبی علف آلودهٔ
بول کربه خورده باشد علامتش آنست که رنجور می شود خصوص وقتی
که آن کربه مار یا بعضی از حشرات خورده باشد و علامتش آنست که زبان
زرد و دست و پایش مضطرب می کردد و در رفتار می افتد علاج دورك

شقیقه را بکشایند چون نایل بزودی ظاهر میشود آنمقدار بکیرند
که رنك خون سرخ شود و تریاق اربعه نیم مثقال در سرکه حل کرده
بحلقش بریزند و اکر آن رکها ظاهر نباشد سر اسب را بزیر آورده بکشش
بندند که باعث ظهور آن رکها می کردد و دیکر امراض باطنی که در نظام هم
علامات دارد هر یك در موضع خود مذکور می شود **باب پنجم** در معالجه
اورام اما ورم سر و چشم اکثر از خوردن خرزهره یا علف دیکر که در مزاج
اسب سمیت دارد حاصل می شود **علاجش** آنست که از دو رك شقیقه
یك رطل خون بکیرند و کافور را در کلاب حل کرده بدماغش ریزند
و بیخ مهك را در شراب جوشانیده بحلقش بریزند و آبی که تمر هندی
در آن جوشیده باشد سرد کرده بدهند و اکر اندرون کلو ورم
کرده باشد آرد جو را با سماق یا سرکه یا نارنج ترش خمیر کرده بعوض
جو بدهند اما ورم دوش و پشت که اکثر سواری یا هوای سرد در وقت
عرق حاصل می شود **علاجش** آنست که اول نمك و سیاه دانه را کوفته
با روغن بمالند و پارچه خیك پنیر را بروغن آلوده کرده یك شبانه
روز بر آنموضع بندند و اکر برطرف نشود حلتیت و لبان و اشق و مر
مکی کوفته با سیر شیرها ساخته مکرر بندند و در وقت بستن و کشودن
باب نرم کرده باشند تا وقتی که ورم زایل شود یا بکشاید هر چرکی که داشته

بله

باشد بیفشرند و زنکار سوده بپاشند و همان مرهم را بر بالای زنکار بر بندند
چند روز تا وقتی که جراحت تمام شود و اکر بعوض آن قطران و صبر را اصلاح کرده
با روغن بمالند یا خاکستر را با بول الاغ ممزوج کرده بمالند نیز نفع دارد
و اکر زیر دست نزدیك ممر تنك بقدر لیمویی ورم کند بشکافند و هر چرك
و خونی که داشته باشد بیفشرند و نمك را با برك کل خطمی کوفته آن زخم را
پر کنند و دورش را بشکل دایره داغ کنند و اما ورم خصیه **علاجش آنست**
که در میان آب عمیق رو بالا برانند و زیره و باقلای خشك را کوفته
با مویز دانه بیرون کرده و عسل و روغن زیت معجون کرده بر بندند و در
ورم ذکر پیه مرغ را در روغن زیت جوشانیده مکرر بمالند اما استسقا
علامتش آنست که شکم و سایر اعضا اماس کند چون انکشت بر آن اماس
کذاشته زور کنند فرو رود **علاج آنکه** در آفتاب کرم بندند و جلهای
متعدد بپوشانند چنانچه سراپا عرق کند پس زیر ناف را بمقدار دو انکشت
سوراخی باید کرد بقدری که فتیله کنجایش داشته باشد تا زردابی که
زیر پوست جمع شده بیرون آید و بعد از آن حرکت دهند که همه ماده
جمع شود انکاه نفت سفید بر موضع زخم بمالند و در آن ایام بعوض
علف برك تربه برك کرفس بدهند و اما ورم زانو **علاجش** آنست که
دنبه و خرما را کوفته بر آن موضع بندند و اکر ورم بسیار سخت باشد

قدری حلبه نیز داخل کنند و بعد از سه روز که ورم نرم شده باشد
با نیشتر شکافته هر چرک و خونی که داشته باشد بیفشرند و اگر با این
داروها نرم نشد پیاز نرگس را کوفته بر بندند و اگر به هیچ وسیله نرم
نگردد داغ کنند و اگر محل رستن موی بالای سم ورم کند چیزی
مانند آب بیرون آید و این اکثر در اسبانی که در زمینهای نمناک و پر
آب و علفی کردند بهم میرسد **علاجش آنست** که زاج و مازو را کوفته
با قطران که داخته بیامیزند و بر تمام سم بمالند و خیلی پاره بشکل سفره
بر سم بندند و اگر عضوی از اعضا بسبب گزیدن مار یا سایر حشرات
ورم کند سیر را کوفته با سرکه یا آب لیمو بمالند و روغن بدماغش بریزند
دیگر طل خون بگیرند پس اگر آن ورم در حوالی سر باشد رگهای شقیقه را
و اگر در موضع دیگر باشد رگی که در آن حوالی است بکشایند و سیر و
سرکه و خاک باران دیده بر تمام بدن بمالند و اگر در اعضای اسب
گرهی بهم رسد چون مهرهٔ سخت و این اکثر اوقات در پس دست می باشد
علاجش آنست که مکرر با دست بمالند و باندازهٔ آن قدری سرب را
پهن کرده بر آنجا بندند تا نرم شود و اگر با اینها معالجه نشود یک حصه پیاز
نرگس و یک حصه کوهان شتر را بکوبند و مرهم سازند پس حلقهٔ از آهن
کرده و آن مهره را بگیرد بر آنجا گذاشته آن مرهم را در میان آن حلقه بر سر آن

مهره بندند تا وقتی که نرم شود آنگاه شکافته بیفشرند و نمک پر
کنند **باب ششم** در معالجات جراحات اما زخم سر دوش اکثر قابل علاج
نیست و اگر بسعی تمام علاج کنند باندک سواری عودی کند **و طریق**
معالجه آنست که با این زخم را با نیشتر زنند که ماده بآن طرف میل کند و
مرهم بر بالای زخم نهند و اگر کهنه شده باشد چند جا داغ کنند چنانکه
تمام زخم را فرو گیرد و دواهایی که گوشت نو میرویانند استعمال کنند
و اما سایر زخمها اگر گوشت اطرافش فاسد شده باشد برگ یونجه خشک
و زنگار را صلایه کرده با روغن مرهم سازند و بر زخم گذارند یکشبانه
روز که گوشت مرده را زایل می کرداند و اگر سرگین اسب را خشک کرده
بسوزانند و با روغن آمیخته بر زخم بندند نیز نفع دارد و اگر با اینها
زایل نشود تخم بزرک و مغز پنبه دانه را کوفته بندند **علاج دیگر** چوب بید
و پوست خرزهره را بسوزانند و خاکستر آنرا با آب نمک بر زخم بمالند
اما از نصف روز بیشتر نگذارند که استخوان را نیز میخورد و اگر کرم در
زخم بهم رسیده باشد اول باب کنند تا بشویند بعد از آن آهک
آب ندیده و زاج را صلایه کرده بپاشند و چون کرم و گوشت فاسد در
اطراف زخم نماند و غرض بستن گوشت تازه و از اثر زخم باشد پوست
هلیله و پوست انار شیرین و شب یمانی و کندر مجموع را کوفته با

سفیدی تخم مرغ بیامیزند و یکشبانه روز بر آن موضع بندند و بعد از آن
کشوده بنمک و آب گرم بشویند و با دنبه و روغن شیر پخته چرب
کنند و چون زخم میل بخشکی کند تیر و موم و کندر را در سرکه کهنه
پخته بدستور مرهم بگذارند **واما زخمی** که از گزیدن سباع حاصل
شود بهترین **علاجها آنست** که هر روز چند مرتبه با آب سرد بشویند
و حلتیت را در روغن زیت جوشانیده بمالند و در خصوص زخم
پلنگ شکم ضفدع را بشکافند و بر آن زخم ببندند و اگر بسبب افتادن
از جایی یا صدمه عضوی زخم شده باشد سنگ مقناطیس را با آب
بسایند و مکرر بر آنموضع بمالند و با دنبه چرب نمایند و در زخم تیر
و شمشیر کرم سرخی که در زمین می باشد خشک کرده صلایه کنند
و بر آن موضع بپاشند و زراوند را صلایه کرده با عسل بیامیزند
و بمالند و هر گونه زخمی را از هوای سرد و بوی خوش پرهیز باید فرمود
ند و دود چوب گز را با پوست خشخاش یا سرگین باید رسانید و اگر پیکانی
یا استخوانی در میان گوشت مانده باشد پنبه را با آب کامه تر کرده
مکرر بر آن موضع گذارند و دهن زخم را با پیه خرس چرب کنند و بعد از
بیرون آوردن جای آن را بزرده تخم مرغ و نمک پر کنند و در جذب
آلات حدیدی مقناطیس کمال تاثیر دارد و هر زخمی که بعد از التیام

موضعش

موضعش موی بر نیاورد تراشه سم اسب سیاه را بسوزانند و صلایه کرده
با روغن زیت بر آن موضع بمالند و اگر جایی از بدن اسب بی سبب
ظاهری زخم شود و خون آید ناسور است آن را با گل خطمی آلوده بمالند
اما این کوفت را هر چند علاج نکنند بهتر است از این جهت که باعث
دفع اخلاط فاسد و حفظ از سایر امراض است واما ترکیدن سم که
انشقاق گویند **علاجش آنست** که آن شکافها را با هلک و نفت پر
کنند و دنبه و قطران را گداخته جوشان بریزند و روغن بادام تلخ
بمالند و مکرر سواری کنند **علاج دیگر** یکدو روز جو ندهند
و شکر و خشخاش و روغن را هم آمیخته بحلقش ریزند و چون شروع
در جو دادن کنند مقداری از عادت کم کرده بعوض آن کشنیز اضافه
نموده و پیه را در کرباسی پیچیده بر ساق ببندند که از آنجا قطره قطره
بسم می آمده باشد و صبر و کندر و زاج و پوست انار و مغز بادام
تلخ را صلایه کرده با شیره عنب الثعلب و روغن آمیخته نیم گرم چند
روز پیاپی بر سم و خوردگان بمالند و مردارسنگ سوده را با روغن
گل مالیدن نیز نفع بود و اگر سم از بی نعلی سوده باشد قطران و
نفت سفید را جوشانیده بر میان سم ریزند و آرد گندم را با پیه
گوسفند و آب گندنا خمیر کرده سه روز ببندند و در زیر پای سرگین

خشک ریزند **باب هفتم** در معالجه جوشش و خارش و لکه **اما**
خنازیر دانه ایست بقدر نخود یا بزرکتر که در کردن اسب بهم میرسد
اکر بزودی علاج نکنند تمام بدن را فرو میکیرد و باعث هلاک می
شود و اکثر این مرض از خوردن سوسمار کوچک در میان علف حاصل
می شود **علاجش آنست** که آن موضع را با تیغ بشکافند و آن دانه را
بیرون آورند و زخم را با برک کوکنار کوفته پر کنند و اکر در زیر دم چنین
دانه بهم رسد و این اکثر در اسبان سفید می باشد **علاجش آنست**
که آن موضع را بشکافند و آن دانه را بیرون آورند و آب لیمو و نمک
مکرر بمالند **و اما سایر جوششها** که تمام بدن را کرفته باشد **علاجش**
آنست که بقدر یک رطل خون بکیرند و همان خون را با لعاب خطمی سفید
آمیخته بر تمام بدن بمالند و اکر حوالی جوشش تمام بدن زرد باشد نمک
را با روغن کاو آمیخته بمالند و اکر دهن جوششها کشاده باشد و آب
زرد متعفن بیرون آید زنکار و نوشادر و نمک و قلیاب را صلایه
کرده بپاشند و صبر و زنبق و کل ارمنی از هر یک دو مثقال با جو آرد
آمیخته بخوردش دهند و پنج درم کوکرد فارسی و مثل آن نمک در یک
رطل روغن کنجد حل کرده بر بدن بمالند و آب صابون و نمک و
نارنج بشویند و اکر جوششی مایل بزردی بر ساق و خورد کان دست

و پا حاصل شود و این نیز قسمی از شقاق است **علاجش آنست** که اول قدری
خاکستر در آب کرم ریخته با آن آب دست و پای اسب را بشویند و هر
روز دو مرتبه مرهمی از زنکار و روغن زیت و موم بمالند و تبرکه بشویند
و نکذارند که دست و پای را بر آب کذارد و یک مثقال ریوند با دوغ
که با یخ سرد کرده باشند بکلویش ریخته **علاج دیکر** مرداسنک و
انزروت را صلایه کرده با روغن کل سرخ بمالند و اکر در زیر خصیه
دانهای جوشش ظاهر شود مایل بسفیدی آن دانها را با موی دم اسب
بربندند و ده روز بکذارند انکاه انزروت و جوز بوا بر روی
آتش کذاشته در زیر آن بنهادند که دودش بانها رسد و شیر و شکر
و روغن زیت با هم آمیخته بکلوی اسب ریزند و هر قسمی از اقسام
جوشش که بکودی افتاده چون دانهای دیکر چیزی در آن ظاهر باشد
علاجش آنست که زرنیخ سرخ و زنبق زرد از هر یک دو درم و آهک
شسته چهل درم صلایه کرده در سرکه تند سه چهار مرتبه بخیسانند
چنانکه هر مرتبه بقدر دو انکشت سرکه بر بالای دارو ها ایستاده باشد
بعد از آن خشک کرده باز دیکر صلایه کنند و هر مرتبه زخم را با سرکه تر
کرده قدری از آن بپاشند و اکر مغز پنبه دانه را صلایه کرده بر آنجا بپاشند
نیز نافع است و هر اسبی که کر شود علامتش آنست که خود را بسیار میخارد

دموتش میریزد **علاج آنکه** خون بگیرند و علف تازه بدهند و قیر و
خاکستر بر موضع خارش بمالند آن مقدار که زخم شود پس سیاه دانه
و نمک و اشنان را کوفته با روغن زیت بمالند **علاج دیگر** سپندان
و نبات و کوکرد فارسی را اصلا بر کرده با روغن و شیره بمالند **علاج
دیگر** زنگار سوده با مغز سر گوسفند بمالند و هر یک ازین دواها را
مالیده باشند بعد وقت شستن باب صابون بشویند و اگر این
مرض کهنه شده باشد هدهد را در آتش بسوزانند و خاکسترش را
با آب آمیخته در وقت تشنگی بخوردش دهند و بدن را با آب صابون
بشویند و اگر این مرض کهنه و دواهای سابق را استعمال کنند و اگر
موی ساق اسب بریزد این نیز از اقسام شقاقست بعد از آنکه مکرر د
باب صابون شسته باشند مغز ساق گاو و مغز ساق الاغ و روغن
کوهان شتر و پیه خوک را با یکدیگر ممزوج کرده نیم گرم چند روز بمالند
و اگر این دواها نافع نشود و اگر بر کردن یا چشم یا سایر اعضا لکهای
سفید بهم رسد خوک را بکشند و با آلات اندرون در کوزه کرده سر
کوزه را بگل بگیرند و در تنور گرم گذارند تا بسوزد و آنگاه خاکستر آنرا
با روغن که از بریان کردن بره چکیده باشد ممزوج کنند و مکرر بمالند
و سیاه تخمه را کوفته با روغن زیت مالیدن نیز نافع است **باب هشتم**

در معالجه تتمه امراض دست و پا اما لنگیدن پا سببش آن باشد
که از جایی افتاده یا در اثنای رفتن دست و پا بسوراخی رفته و در
بیرون آوردن رگی از جای خود گردیده باید که از ساق تا دوش و کفل
دست بهمه جا بمالند تا معلوم شود که کجا درد میکند پس آن موضع را
اول روغن نیم گرم که پوست نارنج و سرگین گوسفند و سیر در آن جوشیده
باشد چرب کنند و اگر بان زایل نشود نفت و موم گداخته با گوگرد با سی
بر آن موضع ببندند و چند روز بگذارند و اگر با اینها بر طرف نشود بشکل
سکه داغ کنند و اگر ماده بعصب خوالی خورد گان ریخته و آن موضع
ورم کرده باشد و اکثر از رنج و تعب بسیار حاصل می شود **علاجش آنست**
که نمک را در آب حل کرده چند روز بپا بمالند بعد از آن تراشه چرم را
با سیر ریش خمیر کرده یکروز و روز دیگر ببندند بعد از آن با آب گرم کرده
بگشایند و اگر ورم هنوز باقی باشد انجیر خشک را در سرکه خیسانید
چند روز دیگر ببندند و اگر با این تدبیرها زایل نشود رگی که بطرف بیرون
خورد گاهست بگشایند چنانچه نیشتر از رگ نگذرد و پی را ضایع
نکند پس اسب را آهسته آهسته حرکت فرمایند که تا هر ماده که در آنجا
جمع شده رفع شود بعد از آن چند عدد مگس سگ را در قطره آن و
روغن بجوشانند و بر کرباسی اندوده دو سه روز بر آن موضع ببندند

و هر روز با آب سرد بشویند و اگر ماده باین طریق دفع نشود آهن پاره را
گرم کرده با اندرون زخم فرستند که بسبب حرارت جذب رطوبت
کند و در آن ایام نگذارند که دست و پا را با دندان بخارد یا بر جایی بمالد
که باعث زیادتی جراحت میشود **علاج دیگر** همان موضع را داغ باید
کرد چنانچه بعصب نرسد و پوست ترکد و طریق داغ کردن آنست
که اول قطران بمالند پس آلت داغ را بر بالای قطران گذارند آن مقدار
که قطران در جوش آید بعد از آنکه بجوش آمد پیه خوک و روغن را با نمک
آمیخته چند روز بر روی داغ بندند و هر روز با آب سرد بشویند
و چون اکثر اوقات این داغ را جهت نمود بشکل بخیه قائم می کنند و ازین
جهت ترکان قازاباغی گویند و اکثر اوقات این کوفت را در اوایل علاج
نکنند این ماده روز بروز سخت می شود تا آن زمان که شبیه باستخوان
گردد اسب را بلنگاند **علاجش آنست** که آن موضع را بشکافند چنانکه
آزاری بعصب نرسد و آن ماده را از میان عصب و استخوان خورد کان
بیرون آورند و آن شکاف را بنمک پر کرده کرباسی سخت بندند و هر
اسبی که سینه و رانش را داغ کنند ازین کوفت ایمن می باشد ازین
جهت که راه ریختن ماده بسبب داغ مسدود شده و اگر دست و پای
اسب از ایستادن بسیار ورم کرده باشد از ناشنه خون بگیرند

و سبوس را با سیر جوشانیده بر آن موضع بندند و اگر باعث لنگیدن
اسب حرکت عرق النسا باشد و آن رگیست در اندرون ران که در
اسبان لاغر ظاهر میباشد و چون فربه شوند آن رگ مخفی میگردد و
موضعش چون شکاف میان دو گوشت که بهم پیوسته باشد می نماید
علامتش آنست که هرگاه دست بر آن رگ گذارند اسب بی تاب می شود
علاج آنکه دو جای ران را که محاذی آن رگ باشد و ما بین بقدر
دو انگشت بود داغ کنند و از میان آن دو موضع خون بقدر یک
رطل نگاه با کرباسی محکم بر بندند تا خون بایستد و اگر سم اسب آورده
باشد **علامتش آنست** که از درد بر زمین نتواند گذاشت چون دست
بر آنجا گذارند گرمی محسوس می شود و این اکثر از بستن در جای غنال
حاصل می شود **علاجش آنست** که نعل را باز کنند و سم کهنه بر بزنند
و بتراشند تا وقتی که چرک آید پس پیه کوفته و سبوس و آرد جو را در
روغن بجوشانند و با کرباسی بر سم چهار مرتبه بر اصل سم بندند و ریختن
نفت نیز کمال منفعت دارد **باب نهم** در معالجات متفرقه اگر در بدن
اسب شپش بهم رسد شب یمانی را سوده با روغن زیت آمیخته
بمالند و در آفتاب گرم بدارند تا نفسی زمان که عرق کند آنگاه با آب
گرم بشویند و اگر بعضی از تارهای موی دم کوتاه و کنده شود چون

بکشند بخش سفید باشد **علاج شرانت** که بعد از کشیدن صبر
وفلفل و زهره گاو را با روغن زیت آمیخته بر موضعش بمالند و اگر سم
اسب کوچک باشد و خواهند بزرگ شود لعاب ریشه خطمی را
جوشانیده بمالند و سیر کوفته را با پیه گداخته یک شبانروز به
بندند و یک هفته هر روز دنبه را و قطران را گرم بمالند و بر
روی سرگین خشک داشته حرکت ندهند و اگر ذکر اسب از موضع
خود بیرون آمده و او بخته باشد با نمک و سرکه مکرر بشویند و روغن
گاو بمالند و اگر مادیانی آبستن نشود انگشت بادام روغن فرجش کرده
ملاحظه نمایند اگر دو گوشت پاره بر دو طرف راست و چپ بوده باشد
آنها را ببرند آنگاه دست را چرب کرده بادام روغن کنند چنانچه تا بچه
دان برسد و هر کثافتی که در آنجا بوده باشد بیرون آورند و مکرر
آب بر آن موضع ریزند و آن اندرون را بشویند تا وقتی که هیچ گونه کثافتی
باقی نماند پس کیسه کوچک را که بر گوشه آن رشته درازی می باشد
پر از پشم کنند و باید که کیسه آن مقدار باشد که بعد از آغشتن پشم
بقدر لیموئی شود آنگاه یک جوشک و یک جو کافور و یک دانگ
زعفران و هفت دانه فلفل را صلایه کرده با پنج مثقال عسل و ده مثقال
گلاب ممزوج کنند و آن کیسه را در آن شراب بخیسانند چنانکه هم قدر

۲

ممکن باشد جذب نماید پس در میان بچه دان بگذارند و سر رشته
را در بیرون بدم اسب یا جای دیگر محکم بر بندند که باندرون کشیده
نشود و بعد از آنکه کیسه را از سر شب تا صباح یا از صبح تا شام در آنجا
بوده باشد اسب نر را حاضر سازند آنگاه سر آن رشته را بدست گرفته
آن کیسه را بقوت و سرعت بیرون آورند و همان ساعت اسب نر را
بکشند که این عمل باعث آن می شود که فرج مادیان حرارت و خشکی
رسانده نطفه را برغبت جذب نماید و صورت بندد و باید که آن رشته
بقدری محکم باشد که در کشیدن گسیخته نشود و اگر اسب نر را شهوت
غالب باشد بدان سبب سرکشی و حرکات و آوازهای ناخوش کند
عدس و سداب سبز را در آب جوشانیده صاف نموده و یک جو کافور
اضافه نمایند و با شکر بقوام آورده با آب گرم حل کرده بحلقش ریزند
و از جمله ادویه که قطع شهوت باو می کند شاهدانه و کشنیز و برگ نی و
انار ترش و شبت و زیره و شونیز و خرفه هر یک را بطریقی که مناسب باشد
بدهند و اگر با اینها زایل نشود خصی کنند و بهترین طرق خصی کردن
آنست که بر زمین نرم خوابانند و دست و پایش را محکم ببندند و هر بیضه را
بدست گرفته پوست بیرونش را با تیغ بشکافند و بیضه را بیرون
آورند و بعد از آن آن موضع را بنمک پر کنند و آهسته آهسته بی آنکه

کسی سوار شود حرکت فرمایند و بعد از آن که دو سه روز که بسته باشند
باز بهمان طریق حرکت دهند روز دیگر که خون زخم ایستاده باشد
برهم علاج کنند و دو سه روز از آب پرهیز فرمایند و اگر تشنگی زیاده
شود کمتر از عادت بدهند و چون زخم به شود سوار کوچک سبک
بر آن نشسته باهستگی برانند و بعضی گفته اند تا چهل روز سوار
سنگین بر او نه نشیند و تا چهار ماه نداوانند و بهترین اوقات ایام
اعتدال الهواست و اگر و نحی دیگر ضرور شود از سرما و گرما پرهیز فرمایند
و در این باب کمال احتیاط نمایند **خاتمه** در بیان مجملی از اسبان
پادشاهی و ذکر تعویذات قبل ازین در مقدمه تقریب تحصیل زاد
الراکب و تفصیل آن مراتب رقم زده کلک بیان شد و پیشینیان
که درین فن تالیفها نموده اند در شرح نتاج زاد الراکب و شعب مختلفه
آن کمیت خامه را بهر سو دوانیده و گوناگون سخنها نگاشته اند همانا در
ازمنه سابقه که عالم هنوز پیرایه معموری نگرفته بود اگر بر سبیل ندرت
در قبیله از قبایل عرب یکه اسبی یافت می شده هر طرف از اوصاف و
شمایلش داستانها می پرداخته اند و بنا بر بی پروای امانت در آن دولت
گونه اختلاف بر چهره آن سخنان می کشیده المنة لله تعالی و تقدس امروز
آراستگیها بدرجه علیا رسیده و همتها اوج بلند گرفته عقول و اوهام

والیوم ستایش این قسم اسو دنیست آن روز خیل اسبان حضرت سلیمان را
علی نبینا و علیه السلام بکثرت می ستوده که بعد از قصه فوت نماز موازی
یک صد راس اسب بوده امروز در جمیع اسبان پادشاهی بعد از آنکه عشر آن
الوف و مات الوف بخرج رفته باشد هنوز بقایایی در اطراف عالم منتشر است
بادی بنا بر پیروی پیش روان لازم شد که از ایلخیهای سرکار خاصه شریفه
که هر یک چون مرغ نامه بر نسب نامه خویش را با زاد الراکب بر بال پرواز داده
مجملی بر کنند تحریر آید از آنجمله تا دنیان کامل و غیره که در محال مناسب
از ممالک محروسه بضبط ایلخیچیان و سرکردگی میرآخور باشی صحرا مقرر است
موافق نسخه عرض یونت ئیل از قرار نوشته کتاب و تصدیق مستوفی دفتر
ارباب التحاویل بعد از وضع آنچه بانعام داده شده بیست و نه هزار و هفتصد و
و هفت یک راس و آنچه از ابتدای یونت ئیل تا انتهای سچقان ئیل بتوقیع
میرآخور باشی جلو و تصدیق سرکردگان هر طایفه از عساکر بقورچیان
و غلامان و تفنگچیان و توپچیان و ایشک آقاسیان و یساولان و قوشچیان
و عمله بیوتات و ارباب قلم و سایر عساکر منصوره و ملازمان از مقربان و
آقایان و اطبا و منجمان و شعرا و ندما و ارباب طرب سپرده شده موافق
تصدیق دفتر مذبور بیست و یکهزار و هشتصد و نود و هشت راس
و آنچه بالفعل که ایام اقامت است و احتمال سفر و حرکتی که در خاطر ما نمی گردد

در اصطبل خاصه حاضر از قرار نوشته مشرف اصطبل بتاریخ شهر رجب
المرجب سنه هزار شصت وهفت هجری مطابق سال یکصد و شصت
یک شاهی صفوی موافق تخاقوی ایل ترکی دو هزار و پانصد و پنجاه و هشت
راس وآنچه بجهت چاپاران و سرغان در کل طول و عرض ممالک محروسه
ده بده و منزل بمنزل مهیا و آماده می باشد وقیمت خرج انها از تحویل
زراعت وعمال نخال داده می شود وچون نسخه منقحه از آن بدفترخانه
همایون نمیرسد هرچه در هر محل می باشد در تحت حساب عامل آن
محل در دفاتر مصدقه مشخص می شود زبان خامه از شماره آن عاجز است
وهمچنین نتاجی که بعد از عرض بهم رسیده تا حال که سال چهارم است
محتمل که از اصل بیشتر باشد چون هنوز نسخه آن بدفترخانه نرسیده
هرچه در آن باب نوشته شود از این جهت که اساس آن بر تخمین است
خالی از زیاده و کم مناسب خاطر است خامه نخواهد بود و همچنین
آنچه در سنوات دیگر سپرده ملازمان منصوره شده چون بیش از
حوصله وهم و خیال است قلم از تحریر آن بعجز و قصور اعتراف می نماید وچون
شرح بعضی از آن تجدی نژادان مذکور شد مناسب آنست که آیات و
تعویذات و ادعیه منقوله از ارباب عصمت و طهارت صلوات الله
علیهم مذکور شود تا آن را هم از اصابت عین الکمال محفوظ باشند

وهم این رساله شریفه مسعود الخاتمه و محمود العاقبه بانجام رسید لیکن
بعضی از آنها که بجهت مطلق حفظ وارد گشته و همه کس را در همه وقت مناسب
نیست و در کتب مبسوطه ادعیه بتفصیل مذکور شده و آنچه در باره
اسب و سوار منقولست در اینمقام مذکور شده از آنجمله شیخ جلیل
القدر ابو القاسم علی بن طاوس علوی در کتاب امان الاخطار نقل
کرده که بجهت حفظ از جمیع بلیات این دعا را بنویسند و بر گردن اسب
ببندند دعا اینست بسم الله الرحمن الرحیم اعوذ و اعیذ دابه فلان
بن فلان المعروف بکذا و کذا او سایر دوابه من الخیل من دهمها و
شقرها وکمیتها واغرها ومحجلها وخصها وجمورها من الشش والدهش و
الرعض والنعض والرهب والبرص وخفقان الفواد ورعدة الصفاق
والرجس وبلع الریش وبلع الحشیش والحران والخذلان ووجع الجوف
والرتبوق الریش ومن الظرفة والصدمة والعثار والجمرة فی الاماق ومن
الجمرة والبهر وسایر الاعلال فی البهائم وفقت عیون السوء عنها فی سایر
جسومها وبشرها ولحمها ودمها ومخها وعظمها وجلدها وجوفها وعروقها
وعصبها وشعرها وجیدها وبطنها وظهرها وظاهرها وباطنها بالاخاطة
الکبری وباسماء الله الحسنی وبکلماته العظمی من الامتناع من الاکل
والشرب والتعضض والالتواء والضربان ومن جرح الحدید ووجه

نضربا بالشول وحرق بالنار او كلب ومن وقع نصال السهام واسنة الرماح
ومن الغوامر واللوازع ومن ضربة موهنة ووقعة محطمة وسقطة موجعة
وعثرة محرجة ووقعة مولمة اعيذه وراكبه بما استعاذ به جبرئيل عليه السلم
وبما عوذ به النبي صلى الله عليه وآله البراق وبما عوذ به فرسه السحاب وعوذ
به علي عليه السلم فرسه لزاز وبما عوذ به شمعون الصفا فرسه الطاح وبما عوذ
به موسى الكليم فرسه الذي عبر في اثره البحر عوذت هذه الدابة وصاحبها و
موضعها ومرعيها وسايرما له من الكرايع والزايع من الهامة والسامة و
العين اللامة ومن ساير السباع والهوام ومن كل اذية وبلية من الشهود
والتهور والردة والغرق والحرق والوباء ومدار الشقا بالعقد العظيم
وبالاسماء الاولية العلية من

الجن والانس

اجمعين

حسب الخواهش بندگان سکندرشان عالیجاه امیر جایگاه حشمت و جلال دستگاه دولت و اقبال همراه گل گلستان
ادبیت و سرو جویبار [illegible] نیر [illegible] قبله‌گاهی آقا رضا قلیخان دام اقباله العالی
قلمی گردید بید الحقیر الفقیر الراجی ابن [illegible] محمد تبریزی
امید که مقبول نظر کیمیا اثر ... گردد
بحق محمد و آله اجمعین



في علم البيطرة

اگر اسب علف خورد و اثر آن بروی ظاهر نشود علاج آنست که پیه خوک
اسب بیارند و بگدازند و دو بار مثل آن شراب کهنه صافی و دو
چندان آب بروی کنند و بر آتش نهند تا بیکبار پخته شود
انگاه آب را بدان حقنه کنند دیگر خون خوک بچه دو جزو شراب
کهنه بیکدیگر بیامیزند و در گلوی اسب ریزند نافع باشد دیگر
اگر اسب فربه علف نخورد زنجبیل و فانید از هر یکی ده درم حلتیت
پاکیزه سه درم هلیله زرد پنج مثقال زیره ابهل تخم سپندان نانخواه
سعتر از هر یکی دو مثقال جمله را بکوبند و نیک خورد کنند پس با
یکدیگر بیامیزند و آنرا در شش رطل شراب کهنه صرف کنند پس با
یکدیگر بیامیزند یکشب تا بامداد انگاه شراب را صافی کنند و با
چهار رطل بیامیزند و سه یک آن در گلوی اسب ریزند سه روز
این عمل کنند فتور از وی زایل شود و در علف خوردن قوی با
نشاط باشد اگر اسب جوی اندازد بهمان طریق که خورده است
شراب با روغن زیت آمیخته در گلوی او بریزند و بیطار دست را چو

کز

کند و در تا بعد اسب در آرد برفق و هر سرگین که بدست او رسد
دور کند اگر آلت و خصیتین اسب نیک بزرگ شود بگیرند پیه گاو
و موم و سم و خصیه و دنب و دان سیاه باشد و بر میان پشت خطی
باشد بغایت سیاه و این بغایت نیک باشد اسب کلگون که پیشانی
زند و چشم او سرخ بود اگر چند گونه آفت خالی نبود از گزیدن و لگد زدن
و تاختن اگر خواهی که بر اسب اعتماد کنی و هنر او بدانی بده قدم دور
توش بدار و مقدار بیدقی بر سرون او بزن اگر بجهد و تیزی کند
نیک بود دیگر چون سوار باشی بر رکاب قوت کن و دست بر سر خود
بر پا عطسه زن اگر از جای بجهد بغایت نیک باشد اگر نه والله
اعلم علتهای اسب سرفه کردن اسب علامتها علامت آن باشد که او را
اندرد گلو رنج بود و از خام نادنیز و آن اسب سرافکنده باشد و شکم
آماسیده و از رفتن عاجز باشد و نتواند رفت دیگر بگیرند سبت
خشک کرده و سوده و در آب سرد تر کنند و یکساعت بگذارند بوی
دهند نیکو شود و اگر از سردی بود بگیرند بیضه مرغ و یکشب در سرکه
گذاشته ده عدد یکبار در گلوی اسب اندازند هر روز تا بامداد پیش
از آب دادن نیکو شود خنام علامت خنام آن باشد که چشمها پدیدار
آید بر هر موضعی و گرد بر گرد چشمها آماس گیرد و زرد آب رود و روز بروز

می افزاید **علاج** بگیرند روغن گاو و نمک بگدازند و بر آن آماس می
مالند و چشم خنام را اهک در کنند **ایضا** زنگار و نوشادر و
اشقار باهم بپزد و بعد از سودن بر پنبه پاره طلا کنند و بر چشمهای
خنام بندد نیکو شود و بداغ کار کند **دیگر** قصر زدن اسب علامت
آن باشد که اسب را سر بر زمین نرسد و چشم را بر هم نتوان نهاد و هر
جای می نگرد و آب از چشمش میرود **علاجها** بن گوش اسب را داغ کند
و اگر گرد بر گرد او را داغ کنند بهتر باشد و او را در خانه تاریک کنند
و بگیرد پنج مثقال هلیله سیاه و دو درم نمک هندی و دو درم کافور
و دو درم زیره و قدری موم سفید بگدازد و این همه را بگلوی او
فرو کند بهشود **ناسور اسب** علامت آن بود که بر بن خایه اسب باشد
از آن سبب همیشه لاغر بود و درد میان نر بو مراد خداوند خود رود
علاجها جوز بوا و انزروت دود کنند که بواسیرش بیفتد بعد از آن
یکمن روغن گل و دو من روغن زیت باهم بیامیزد و بگلوی اسب فرو
ریزد نیکو شود **تب گرفتن** اسب را علامت آن باشد که سر فرو افکنده
بود و گوشها فرو انداخته و اندامها سست شده و دم بدشواری توانند
جنبانید و بینی فراخ شده باشد **علاجها** یکشب از وی علف باز
دارند بعد از آن بگیرند ده من آب و دو من مویز و قدری شاه تره

و پنج عدد خیار بادرنگ و قدری کشنیز در آب افکنند و بجوشانند
تا به سه من باز آید آن آب را صافی کرده در گلوی اسب ریزند و دو
شب جو از و باز دارند بهشود **قولنج** گرفتن اسب علامت آن باشد
که می خسپد و بر می خیزد و خود را بر زمین می زند و بسر پهلوهای خود
می نگرد و پوستش گرم بود **علاجها** بگیرند کشنیز تر دو من و بکوبند
و آبش را بگیرند و بگلوی اسب فرو ریزند و تا نیم روزش علف ندهند
نیکو شود و الا بگیرند قدری روغن کنجد و پنج استار حلبه و یکمن
خرما و گل خیری و ده سیر من آب بجوشانند و قدری نمک بر اندازند
و آب را بلبان حقنه کنند بهشود **باد گرفتن** روده های اسب این
بادی باشد که در روده های اسب افتد و بسبب آن شکمش درد کند
و آماس کند و اندامهایش عرق کند و کمین و غیره بسختی افکند **علاجها**
بگیرند دو من کمیز آدمی و یکمن آب کامه و ده استار ترب و پنج استار
تخم خیار بادرنگ و قدری بادیان و تخم آس با قدری آب بجوشانند
و بگلوی اسب فرو ریزند بهشود **کشن شدن مادیان** که گشن شود
بخود راه ندهد از آن باشد که راه فرجش بسته شده باشد و سوخته
شده **علاجها** آن موضع را بروغن زیت چرب کنند و بفرمایند تا
فرجش را بگشایند پس قدری پشم شتر بروغن گاو بیالایند و بر دو شته

ابریشم بپیچند و در بندند چون خواهند وصل آن رشته را بیرون
کنند آن موضع کشاده شده باشد **سفیدهٔ چشم اسب** بگیرند موی
سر مردم و در کوزه نو کنند و سر کوزه بگل محکم بندند و در تنور گرم
نهند و دو شبانروز بگذارند انگاه آن کوزه را بیرون آرند که
موی سوخته باشد بسایند و در چشم اسب بمالند نیکو شود **ریش**
چشم اسب را بگیرند پوست جو بروغن گاو بیامیزند و بر رکوی توانند بندند
و بر چشم اسب بندند و پنج روز بگذارند روز ششم قدری زنجبیل
و قدری قند سوده در زیر چشم اسب مالند بهتر شود **ناخنه را**
بگیرند قدری زعفران و باده سفیده و صبر و انزروت از هر یکی
دانگی و دو درم انگبین و یکدرم هلیله جلبه را بسایند و در چشم
اسب کشند نیک شود **سرجنبانیدن** اسب را بگیرند دو درم زعفران
و یکدرم زردچوبه و دو درم شکر و دو درم قرنفل کوفته و در هفت
من آب بجوشانند تا سبکی از وی کم شود پس آن را سه نوبت بدهند
تا بخورد نیک شود و آن عادت بگذارد **دیوانگی اسب را** آب حلبه و خرما
برابر بجوشانند و یک مثقال پیه بز کوهی بکوبند و با کمیز خر بیامیزند
و در بینی اسب بیفشارند نیکو گردد و خرما و حلبه هر کدام یکمن باید تا
سفید باشد **شیرینی اسب را** خون سیاوشان و زردچوبه و زنج

و لوکرد فارسی و سپیده و مرداسنگ کوفته و بروغن کنجد حل
کرده بر آن موضع بمالند **آب از چشم** دویدن را بگیرند پنج استار حنة
الخضرا با اشنان گازران نرم بکوبند و با نیم من روغن کنجد حل کنند
و بگلوی اسب فرو ریزند بهتر شود **کر و خارش اسب را** بگیر روغن
کنجد یکمن و گوگرد سفید پنج درم و هر دو را بجوشان تا کف بر آرد یک
روز در اسب مال بغایت سفید باشد **ازخ اسب را** بگیرند اشقار
و نوشادر و زنگار کوفته و بیخته و ازخ را ببرکه نیک بمالند تا خون
بر آید این داروها بروی بندند نیکو شود **علف ناخوردن اسب را**
یکشب علف نباید داد بعد از ان خوش بباید کشادن پس دو من
مویز و ده من دوا آن کنند و قدری شاهتره و پنج عدد خیار بادرنگ
بکوبند و آب صافی در گلوی اسب ریزند و دو شب جو ندهند مفید
باشد **در اوصاف اسب و نشانهای او** بدانکه بزرگان عرب و هند
بر اسب نشانها گرفته اند هر کدام که از آن نیکو داشته باشند بهای تمام بدهند
و آنچه نشان نیک پیدا نباشد قبول نکنند و از برای آنکه اثر عظیم یافته اند
و بتجربه معلوم کرده چنانچه علی التفصیل شرح داده شود **نشانهای نیک**
بدانکه بهترین نشانهای اسب آن بود که بور باشد و چهار دست و پای
سفید و لب زیرین سفید و روی شکم سفید و خوشه دم سفید

چنین اسب را ظفر خوانند و نیک مبارک دانند هر رنگ دیگر که چنین
باشد بیرون بود هم مبارک دارند اسبی که دو پای و دست چپ او
سفید باشد او را مطلق الیمین خوانند و نیک مبارک دارند و هم
امید که بر پشت او طلب دارند به مرادی بیابند دیگر اسبی که دو پای
او سفید باشد و پیشانی و لب زیرین چنین اسب را بشیر خوانند و
مبارک دارند و خداوند او پیوسته شاد باشد و توانگری یابد دیگر
اسبی که او را هیچ سفیدی نباشد و یکرنگ بود مبارک دارند
دیگر اسبی که روی او سفید باشد و لب زیرین هم پسندیده باشد
و اگر لب زیرین یا زبرین سیاه بود و بر سینه نشان دارد مبارک
بود صفت اسب نیک اسب که بلند بالا بود و سطبر ساق و افراشته
گردن باریک گردن باریک گوش پیوسته دندان دراز لفج سفید
دندان بلند بینی فراخ منخر فراخ کفل فراخ پهلو میان دو گوش و
پیشانی فراخ باریک میان خرد موی دراز سم باریک دم اشقر دراز
دم استخوان دم کوتاه افراشته کفل گرد گردن قوی کتف پشت نرم و
دفتر و نر بر آمده سیاه خایه سیاه چشم سیاه مژه تیز بین دور بین
و با این اوصاف پای بر جای دست نهد و میان پای بر سم نشاند
و از بیهوده نرمد و از چیزی نترسد و در رفتن از چپ و راست نگردد

دانستن

دانستن اسب جوان از پیر در دندانهای زبرین وی نگاه کنند
اگر گوشت اندر دندانهای او دورتر باشد جوان بود و الا پیر باشد و اگر
با انگشت پوست روی او بگشی و بنمانی بمادری پس رها کنی اگر پوست
بجای خود رود پیر باشد نشانهای بد که بر اسب بود هر اسب که روی
او سفید باشد و در میان سفیدی موها باشد هم رنگ تن چنین
اسب را افرع خوانند و نیک ندارند و گویند دایم خداوندا و غمگین
باشد و هیچ کار بر پشت او با شاهی دست ندهند دیگر اسبی که دست
راست او سفید باشد چنین اسب را مطلق الیسار خوانند و مبارک
ندارند دیگر اسبی که بر یک پای یا دو پای یا بر سینه سفیدی باشد
که چون از پس نگرد نماید ارجل خوانند و در آب و گل بد باشد و گویند
از خصم بگریزد اگر بر سینه اسب گزندی و علامتی باشد هر اسب که
باوی دارند بدخو شود و باشد که غم بخداوند وی رسد و اگر در بن
رانش علامت بود شوم باشد دیگر هر اسب که پای چپ او سفید باشد
و جای دیگر سفید نباشد او را اعصم معکوس خوانند و بد دارند
و اسب یکنشان را نیز بد دارند والله
اعلم بالصواب

پای اسب صدمه برسد علاج لنگ آچی مرحمت

نمک — باروط — زرداب — موم — زرده — نی بست سنگ

اینها را با همدیگر مخلوط بکنند بکوشند به پای اسب ببندند خوب میشود

بجهة قصوری اسب

بول گوسفند	حلبه	[illegible]	[illegible]	روغن زرد
[illegible]	درم ۱ [illegible]	[illegible]	درم ۱ [illegible]	درم ۳ [illegible]
گرد آسیا	اسفید سفید	دوده	زهره گوسفند	نمک
درم ۱ [illegible]	درم ۱ [illegible]	درم ۳ [illegible]	نصف عدد	درم ۱ [illegible]

تخم مرغ
نه بیضه

[illegible] بسته [illegible] در حلب [illegible] تا [illegible] شود

[illegible]

